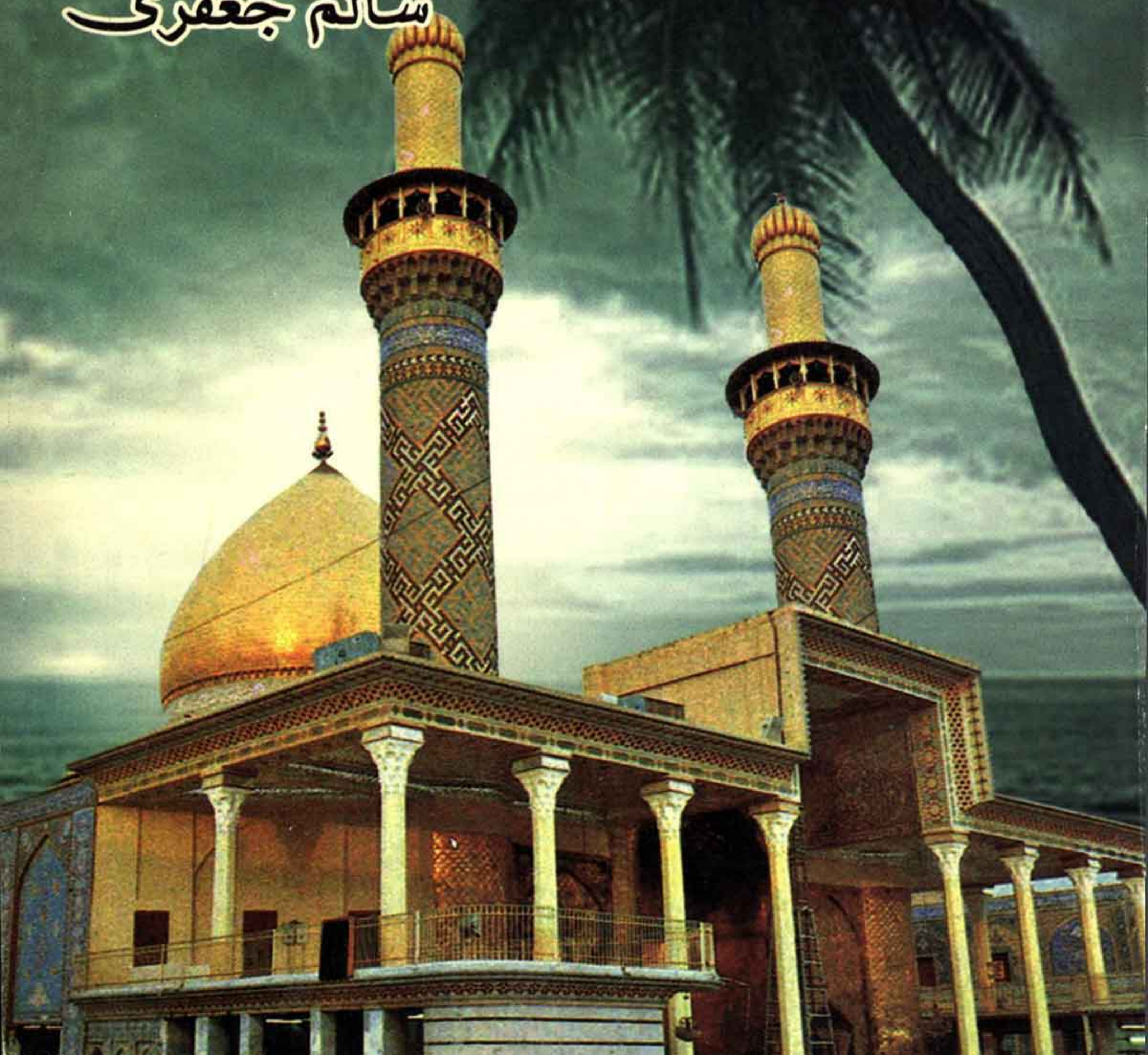


امام زمانؑ

حضرت ابو الفضل العباس

سالم جعفری



امام زمان

(عجل الله تعالى فرج الشريف)

و

حضرت ابوالفضل العباس

(عليه السلام)

مؤلف: سالم جعفرى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ

امام زمان «عجل الله تعالى فرجه» و حضرت ابوالفضل «عليه السلام»

سالم جعفری

مؤسسه انتشاراتی لاهوت

تایپ و طراحی: لاهوت گرافیک ۷۵۲۴۵۴۲

نوبت چاپ: اول زمستان ۸۳

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: امیر

قیمت: ۵۰۰ تومان

تهران، سه راه طالقانی (تقاطع طالقانی و شریعی)

ساختمان ۴۳۸، طبقه چهارم

تلفن: ۷۵۲۴۵۴۲-۷۵۲۴۵۴۰-۲۱

تلفن دفتر: ۷۷۴۷۴۹۳-۲۵۱

شیراز: ۷۱۱-۸۲۰۰۲۰۹

همراه: ۹۱۷۷۱۳۵۴۰۳

شابک: ۹۶۴-۷۷۶۲-۳۴-۸

جعفری، سالم

امام زمان (عج) و حضرت ابوالفضل العباس (علیه

اسلام) // مولف سالم جعفری - تهران: لاهوت

۱۳۸۳

۹۶ ص.

ISBN: 964-7762-34-8-8 ریال ۵۰۰۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. داستانهای مذهبی - قرن ۲۰۱۴. محمد بن

حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - داستان.

۲. عباس بن علی (ع)، ۲۲۶ - ۶۱ق. - داستان.

الف. عنوان.

۲۹۷/۶۸

BP ۹/۷ ج ۷

م ۸۲ - ۲۵۳۲۹

کتابخانه ملی ایران

این اثرناچیز تحفه ایست به پیشگاه مقدس و
کبریائی مادر بزرگوار ماه بنی هاشم وجود مقدس
بانوی حمیده حضرت ام البنین (علیها السلام)
خدایابه حق فرزند بزرگوارش آقا ابوالفضل
العباس (علیه السلام) ظهور امام زمان (عجل الله تعالی
فرج الشریف) را برسان.

اللهم عجل لوليک الفرج

فهرست

- علم و معرفت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در دوران کودکی: ۹
- ادب حضرت ابوالفضل علیه السلام در دوران کودکی: ۱۱
- امام زمان (عج) بیمار را به نذر بر حضرت ابوالفضل علیه السلام راهنمایی کرد: ۱۵
- امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) را به عمویشان قسم دادم: ۱۷
- طریقه‌ی توسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام: ۱۹
- ارتباط روحی با حضرت عباس علیه السلام: ۲۱
- یا ابوالفضل علیه السلام یا امام زمان (عج) من این بچه را از شما می‌خواهم: ۲۳
- امام زمان (عج) و حضرت عباس علیه السلام بالای سرم نشسته بودند: ۲۵
- سفارش حضرت ولی عصر (عج) به یک دوبیتی راجع به حضرت ابوالفضل علیه السلام: ۲۷
- حضرت ابوالفضل علیه السلام فرمود: بگو یا صاحب الزمان! ۲۹
- گریه امام زمان (عج) در مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام: ۳۰
- ملاقات با امام زمان (عج) در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام: ۳۵
- قضیه‌ی یک رویا: ۳۷
- شفا گرفتن از امام زمان (عج) در شب تاسوعا: ۳۸
- توسل به حضرت عباس علیه السلام و حضرت مهدی (عج): ۳۹
- صحنه‌ی شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام و شفا گرفتن: ۴۲
- آقا امام زمان (عج) روزه حضرت ابوالفضل علیه السلام را خواندند: ۴۴
- عراقیها از حضرت ابوالفضل علیه السلام ترسیدند: ۴۶
- دیدم قمرینی هاشم علیه السلام با امام زمان (عج) حضور دارند: ۴۸
- گریه‌ی امام زمان (عج) بر مصائب آقا ابوالفضل العباس علیه السلام: ۵۰
- امام زمان (عج) با حضرت ابوالفضل علیه السلام صحبت کرد: ۵۳

- از آقا خواست که چون ابوالفضل علیه السلام بی دست شهید شود ۵۴
- مناجات امام زمان (عج) با علمدار کربلا ۵۶
- با امام زمان (عج) به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام رفتم ۵۷
- آقا فرمودند: وقتی به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام رفتی این عطر را به خودت بزن ۶۰
- امام زمان (عج) در حرم دوزانو و مؤدب نشسته بود ۶۳
- دیدار با امام زمان (عج) ۶۵
- آقا امام زمان (عج) در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به من هدیه داد ۷۰
- دست فلجم خوب شد ۷۳
- برو جوان حضرت ابوالفضل علیه السلام اجرت دهد ۷۴
- مسجد حضرت ابوالفضل (عج) پایگاه امام زمان (عج) ۷۷
- عریضه نویسی به وجود مقدس آقا امام زمان (عج) ۷۹
- دستورات زیارت حضرت ولی عصر (عج) در خواب ۸۰
- عرض حاجت به باب الحوائج عباس بن علی علیه السلام به چند طریق مختلف ۸۵
- عریضه به حضرت عباس علیه السلام ۸۷
- بازو بند حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ۸۸
- نذر قرآن برای مولی ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه السلام مؤثر است ۸۹
- شرکت در مجالس عزاداری حضرت ابوالفضل علیه السلام و دعا برای فرج ۹۰

بسم رب المهدي (عجل الله تعالى فرج الشريف)

مقدمه

الحمد لله وصلى الله على رسول الله وعلى آله الطيبين الطاهرين لاسيما على بقية الله في العالمين (روحي وارواح العالمين له الفداء)
درود بر خداوند بلند مرتبه و بر بندگان برگزیده اش، درود و سلام خدا به خاتم پیامبران محمد مصطفی ﷺ و سلام خدا بر آخرین ذخیره‌ی الهی امید عاشقان و عارفان حضرت بقية الله اعظم (روحي و ارواح العالمين التراب المقدمه الفداء) و سلام خدا بر ماه منیر بنی هاشم آقا ابوالفضل العباس عليه السلام که جانش را نثار امام زمان (عج) خود نمود.

کماکان همه‌ی شیعیان و حتی کسانی که در ارتباط با شیعیان هستند نام آقا امام زمان (عج) و حضرت ابوالفضل عليه السلام را شنیده و گاه‌ها از این دو وجود الهی با توسل بهره‌ها برده‌اند و از آنجایی که در عصر امامت و رهبری حجة بن الحسن العسكري (عج) هستیم بر آن شدم که مطالب و داستان‌هایی را پیرامون ارتباط معنوی حضرت ابوالفضل (روحي فداء) و امام عصر (عجل الله تعالى فرج الشريف) را گردآوری کرده و تقدیم عاشقان درگاه کبریایشان نمایم که همان طور که آقا امام زمان (عجل الله تعالى فرج الشريف) فرموده که هر

جا روضه‌ی عمویم ابوالفضل علیه السلام باشد من در آن مجلس شرکت می‌کنم، با بیان این داستانها در این کتاب سبب حضور روحانی امام زمان (عج) در این اثر باشیم.

بر همین مبنا علاوه بر داستانها در این قسمت به بیان مطالبی جالب و خواندنی در مورد حضرت ابوالفضل علیه السلام از قول معصومین علیهم السلام می‌پردازیم که انشاءالله مورد قبول ولی الله اعظم (عجل الله تعالی فرج الشریف) قرار گیرد.

علم و معرفت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در دوران کودکی:

محقق دانشمند مرحوم سید عبدالرزاق مقررّم در کتاب العباس علیه السلام می‌نویسد: در روایتی که از امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده، فرمودند:

«ان العباس بن علی زق العلم زقا»

همانا امیرالمومنین علیه السلام علم چون غذا وارد جان فرزند دلبندهش عباس علیه السلام نموده است.^۱

سپس می‌نویسد: این تعبیر، تشبیه بسیار لطیفی است زیرا هرگاه کبوتری غذا را نرم و گوارا کند و به بچه‌اش بخوراند، از آن تعبیر به زق می‌شود، این بیان حاکی است که حضرت عباس علیه السلام در دوران خردسالی، از پستان مادرش علم و حکمت را چون شیر، شیرهی جانش نموده، و در دامان علم و حکمت رشد و نمو نموده و دارای علم لدنی بوده است.^۲

۱- بحارج ۴۵ ص ۱۳۸

۲- اقتباس از فرسان الهیجا: ج ۱، ص ۱۹۲

و نیز در شأن حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام گفته شده:
«ان كان من فقها اولاد الائمة»

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از عالمان فقیه فرزندان امامان علیهم السلام می باشد و دانشمندان و محدثان بزرگ در شأنش گفته اند:
هو البحر من ای النواحی اتینه فلجته المعروف والجود ساحله
حضرت ابوالفضل علیه السلام از هر کرانه که به جانبش آیی، دریایی است که موجهایش نیکی ها است و کرانه‌ی آن سرشار از سخاوت و کرم است.^۱

روزی حضرت علی به ابوالفضل علیه السلام که در دوران کودکی به سر می برد فرمود: بگو «یک» عباس علیه السلام گفت یک. حضرت علی علیه السلام فرمود: بگو «دو» عباس در پاسخ گفت: استحیی ان اقول باللسان الذی قلت واحداً، اقول اثنان: من با آن زبانی که یک گفته ام (و به یکتایی خدا قرار نموده ام) شرم می کنم که بگویم: دو (و از دایره ی یکتایی خدا خارج گردم).

فقیل علی عینیه! حضرت علی علیه السلام دوچشمان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را بوسید.^۲

طبق پاره ای از روایات، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در این هنگام پنج سال داشت. بر همین اساس امام صادق علیه السلام در شأن عباس علیه السلام فرمود: كان عمنا العباس نافذ البصيرة (عموی ما، عباس علیه السلام بصیرت نافذ (چشم تیزبین و عمق نگر) داشت.^۳

۱- همان مدرک، ص ۱۹۱ - ۱۸۹

۲- العباس علیه السلام عبدالرزاق مقدمه، ص ۹۲ - مستدرک الوسائل ج ۲، ص ۶۳۵

۳- فرسان الهیجا: ج ۱، ص ۱۹۱ تنقیح المقال: ج ۲، ص ۷۰

نیز بر همین اساس مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی می نویسد: ان العباس عليه السلام من اكابر الفقهاء و افاضل اهل البيت بل انه عالم غير متعلم و ليسافى ذلك منافاة لتعلم أبيه اياه

همانا عباس عليه السلام از فقهای بزرگ و از برجستگان خاندان نبوت بود، بلکه او دانشمند درس نخوانده بود و این مطلب منافاتی با علم آموزی پدرش حضرت علی عليه السلام به او ندارد.^۱

علامه ممقانی نیز می نویسد:

و قد كان من فقها اولاد الائمة: (حضرت ابوالفضل عليه السلام از فقهای فرزندان امامان عليهم السلام بود).^۲

مسلم است که حضرت ابوالفضل عليه السلام از اکابر و افاضل فقها و علمای اهل بیت عليهم السلام بوده و معلوم است کسی که در پرتو نور آفتاب ولایت و در مدرسه‌ی امامت حضرت علی بن ابیطالب و حضرت امام حسن و امام حسین عليهم السلام تربیت شد و کسب علم و نورانیت نموده است درک مقام و مرتبه فضل او برای ما میسر نیست.

ادب حضرت ابوالفضل (عليه السلام) در دوران کودکی:

یکی از فضایل والای انسانی و اسلامی، رعایت ادب است. ادب در برابر بزرگان و مقدسات و در همه‌ی موارد زندگی، زیست اخلاق بوده و از عوامل و ارکان مهم شخصیت معنوی انسانی است. امیرالمؤمنان علی (عليه السلام) ضمن سفارش به فرزندش امام حسین (عليه السلام) در فراگیری ادب فرمود: یابنی! الادب لقاح العقل، و ذكاء القلب و عنوان

۱- الکبریت الأحمر ج ۲ ص ۴۵

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۸۲

العقل: پسر، ادب مایه‌ی بارور شدن عقل و بیداری قلب و سرلوحه‌ی فضل و بزرگواری است و نیز فرمود: من اخر عدم ادبه لم يقدمه كثافه حسيه کسی که بی ادبی، او را عقب انداخت عظمت و کثرت فامیل او را به جلو نخواهد انداخت^۱ و نیز فرمود: لامیراث کالادب، هیچ ارثی ارزشمندتر از ادب نیست^۲ بر همین اساس حضرت علی (علیه السلام) فرزنداناش را به خوبی تربیت کرد و آنها از با ادبترین افراد جامعه‌ی خود بودند. حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) از همین مکتب درخشان درس ادب آموخته بود، که از ویژگیهای زندگی سراسر درخشان وی ادب او در همه‌ی دورانهای زندگی اش از کودکی تا آخر عمر بود و در این زمینه نظر شما را به چند نمونه‌ی زیر جلب می‌کنیم:

- ۱- روایت شده است؛ حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بدون اجازه در کنار امام حسین (علیه السلام) نمی‌نشست و اگر پس از اجازه می‌نشست مانند عبد خاشع دو زانو در برابر مولایش می‌نشست.^۳
- ۲- روایت شده؛ در طول ۳۴ سال عمر پربرکتش آن بزرگوار هرگز به برادرش امام حسین (علیه السلام) برادر خطاب نکرد بلکه با تعبیراتی مانند: سیدی، مولای، یابن رسول الله، آقای من، سرور من، ای پسر رسول خدا آن حضرت را صدا می‌زد، جز در آخرین ساعت عمر در آستانه شهادت که صدا زد: برادر، برادرت را دریاب! این تعبیر نیز یک ادب بود زیرا بیانگر آن بود که برادرت رسم برادری را با بهترین وجه ادا

۱- غررالحکم: کلمه ۵۱۳

۲- نهج البلاغه حکمت ۵۱

۳- معالی السبطين: ج ۱ ص ۴۴۳

کرد اکنون تو نیز ای برادر با مهر برادری به من بنگر! در کتاب مستطرف الاحادیث آمده است: روزی امام حسین علیه السلام در مسجد آب خواست. حضرت عباس علیه السلام که در آن هنگام کودک بود بی آنکه به کسی بگوید با شتاب از مسجد بیرون آمد. پس از چند لحظه دیدند ظرفی را پر از آب کرده و با احترام خاصی آب را به برادرش امام حسین علیه السلام تقدیم می‌کند.

روز دیگر خوشه‌ی انگور را به او دادند او با اینکه کودک بود با شتاب از خانه بیرون آمد پرسیدند کجا می‌روی؟ فرمود: می‌خواهم این انگور را برای مولایم امام حسین ببرم.^۱

از همان خردسالی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام امیرالمومنین علیه السلام به ایشان توجه خاصی داشت و او را به انواع مکارم اخلاق نوین ساخته بود. حضرت عباس علیه السلام گاهی در کنار پدر مشغول کشاورزی و باغداری در نخلستانها بود و زمانی احادیث و برنامه‌های اسلام را در مسجد به دیگران می‌آموخت و به تهیدستان و بینوایان کمک می‌کرد او به برادران و خواهرانش احترام شایان می‌نمود دوش به دوش آنان در بالا بردن سطح فرهنگ مردم می‌کوشید و در یک کلام بازوی پرتوان پدر و چشم نافذ اسلام و مطیع برادرانش امام حسن و امام حسین علیه السلام بود. سخن حضرت علی علیه السلام در زبان، سیمای حضرت امام حسن علیه السلام در چهره، و خون امام حسین علیه السلام را در رگها داشت.^۲

دوستی خاندان اهل بیت علیهم السلام واجب است «قل لا اسئلكم علیه اجراً

۱- شخصیت ابوالفضل العباس علیه السلام از عطایی خراسانی ص ۱۱۶ و ۱۱۷

۲- پرچمدار نینوا

الی المودة فی القرب»^۳ پس انشاءالله که ما نیز در این راه گام برداشته از خداوند متعال می‌خواهیم که معرفت ما را نسبت به خاندان عصمت و طهارت (ع) افزون‌تر کند.

در اینجا فرصت را مغتنم شمرده و از کلیه عزیزانی که این حقیر را در جمع آوری و چاپ این اثر یاری کرده‌اند بالاخص جناب آقای محمودی مدیر مسئول مؤسسه‌ی انتشاراتی لاهوت و همچنین از عزیزانی که از حاصل زحماتشان در تألیف این کتاب استفاده شد کمال تشکر و قدردانی را دارم به امید روزی که شاهد طلوع خورشید مکه باشیم.

آمین یارب العالمین

سالم جعفری ۱۳ ذی‌قعدة ۱۴۲۴

داستان اول

امام زمان (عج) بیمار را به نذر بر حضرت ابوالفضل (ع) راهنمایی کرد.

این جانب سید مرتضی موسوی کربلایی در سال ۱۳۷۰ (ش) به سرطان خون دچار شدم. تمام دکترها از بهبودی من قطع امید کرده بودند، پدر و مادرم هم اهمیتی نمی دادند و همسایه ها مرا با نگاه های خود آزار می دادند. تا اینکه خودم به خواندن زیارت عاشورا مشغول شدم سال ۷۱ در شب تولد حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام هنگام نماز مغرب، فردی آمد و گفت: شما فردا ظهر ساعت دوازده و سی دقیقه در حرم حضرت شاه عبدالعظیم باشید تا من بیایم.»

روز بعد همان موقع در حرم حضرت بودم که آقا تشریف آوردند و به من گفتند: بیماریت چیست؟ عرض کردم: سرطان. فرمودند: اگر می خواهی شفا پیدا کنی چیزی نذر حضرت قمر بنی هاشم کن و دعا کن که ما ظهور کنیم آن موقع اصلاً متوجه نشدم که ایشان امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) هستند اما وقتی از ایشان جدا شدم و فهمیدم خیلی گریه کردم. همان روز بعد از ظهر یک گوسفند و مقدار پنج هزار تومان نذر حضرت ابوالفضل علیه السلام کردم. در سال ۱۳۷۱ روز از تولد آن حضرت گذشته بود که در موقع نماز ظهر

و عصر بود که خود آقا را مشاهده کردم. آقا تشریف آوردند و به من گفتند دوست داری شفا بگیری؟ گفتم آری چون دیگر از این وضعیت خسته شدم سپس پرسیدم آقا سید شما هستید؟
تورا به جدت مرا شفا بده.

آن حضرت با پایشان به پهلو و دل من مالیدند و روز بعد به دکتر مراجعه کردم، گفتم: چه کار کردی که شفا گرفتی؟ جریان را برایش تعریف کردم خیلی گریه کرد. من به کرامت و بزرگواری حضرت ابوالفضل علیه السلام شفا پیدا کردم.^۱

۱- عنایات حضرت بقیةالله به آثار امام حسین علیه السلام

داستان دوم

امام زمان (عجل الله تعالى فرج الشريف) رابه عمويشان قسم دادم

حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای سید جواد معلم (دام عزه) چنین نقل می کنند که:

یکی از دوستان مورد اعتمادم حکایت می کردند که چند سال پیش در ایام فاطمیه یک روز با یکی از دوستان در جایی بودیم و با هم صحبت می کردیم در این میان ایشان به من گفت: اگر کتابی سراغ داری به من بده مطالعه کنم چون وقت خالی زیاد دارم. من هم کتابی از کتابهای شخصی ام را برایش آوردم که در مورد تشرفات و ملاقات های افراد با امام زمان (عجل الله تعالى فرج الشريف) بود. ایشان کتاب را گرفت و رفت. بعد از مدتی که او را دیدم متوجه شدم فوق العاده تغییر کرده و محبت آقا امام زمان (عجل الله تعالى فرج الشريف) تمام قلبش را فرا گرفته است و در تب و تاب فراق آن بزرگوار می سوزد. به هر حال مدتی به همین منوال گذشت. یک روز او را دیدم، با هم نشستیم و درباره آقایمان صحبت کردیم در بین صحبت ها گفت: در همین ماه محرم ۱۳۶۹ شمسی حدود شب هفتم محرم بود من خیلی مشتاق زیارت آقایم شده بودم و چون خوانده بودم که آقا خیلی به عمويشان حضرت ابوالفضل العباس

علیه السلام علاقه دارند و ممکن است از این راه بتوانم کاری بکنم، لذا التماس زیادی به ایشان کردم و آقا را به عمویشان قسم دادم که ملاقاتشان را نصیبم کنند.

شب بعد در حسینیه بودم، اذان مغرب را گفتند من آمدم نماز مغرب و عشاء را خواندم، آن جا کسی جز من و یک نفر دیگر در سمت راستم نبود بعد از نماز یک لحظه متوجه شدم طرف چپم کسی نشسته است صورتم را به طرف او برگرداندم دیدم آقای با هیبت فوق العاده‌ای نشسته‌اند، وقتی من به ایشان نگاه می‌کردم ایشان هم بدون این که صورتشان را برگردانند فقط با گوشه‌ای چشمشان به من نگاه کردند. من دست و پایم را گم کردم اما در یک لحظه شاید جای دیگری را نگاه می‌کردم آقا از جلو چشمانم غایب شدند در این جا من آرام صورتم را به طرف دیگر که آن دوستم نشسته بود برگرداندم و یواش گفتم: فلانی این آقا را دیدی کجا رفت! گفت این آقا، آقا امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف بودند، من ایشان را یک مرتبه دیگر در سامراء دیده‌ام و قضیه‌ی خود را نقل کرد.^۱

داستان سوم طریقه‌ی توسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام

حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمدتقی حشمت الواعظین طباطبائی قمی، داستانی را از آیت الله العظمی مرعشی نجفی «قدس سره» این چنین نقل کرده‌اند:

یکی از علمای نجف اشرف، که مدتی به قم آمده بود برای من چنین نقل کرد که؛ من مشکلی داشتم. به مسجد جمکران رفتم و درد دل خود را به محضر حضرت بقیه الله حجة بن الحسن العسکری عرضه داشتم و از ایشان خواستم که نزد خدا شفاعت کنند تا مشکلم حل شود. برای همین منظور به کرات به مسجد جمکران رفتم ولی نتیجه‌ای ندیدم.

روزی هنگام نماز دلم شکست و عرض کردم: مولا جان آیا جایز است که در محضر شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من باشید، آیا زشت نیست که با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمرینی هاشم متوسل شوم و او را پیش خدا شفیع قرار دهم؟!

از شدت تأثر بین خواب و بیداری قرار گرفته بودم ناگهان با چهره‌ی نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرج الشریف مواجه شدم. بدون تأمل به حضرتش سلام

عرض کردم. حضرت با محبت و بزرگواری جوابم را دادند و فرمودند: نه تنها زشت نیست و نه تنها ناراحت نمی شوم، بلکه شما را راهنمایی هم می کنم که به حضرتش چه بگویید. چون خواستی از حضرت ابوالفضل علیه السلام حاجت بخواهی این چنین بگو:

«یا بالغوث ادرکنی» ای آقا پناهم بده.^۱

۱- کتاب کرامات العباسیه علیه السلام، ص ۱۹۱، تألیف سید محمد حسین محمودی

داستان چهارم ارتباط روحی با حضرت عباس علیه السلام

یکی از عزیزان اهل معنا و تزکیه نقل فرموده‌اند که: مدتی بود که مشکلات زیادی داشتم و از هر سو تحت فشار بودم بنابراین با یکی از اساتید اهل معنی تماس گرفتم و از ایشان چاره جویی خواستم ایشان چنین فرمودند که:

برای رفع مشکلات چیزی به تو می‌گویم آن را انجام بده انشاءالله فواید زیادی نصیبت خواهد شد و مشکلاتت نیز حل می‌شود. و بعد چنین فرمودند که در نزدیک غروب با وضو از آیه ۱۰۰ تا آخر سوره توبه را به نیت تقرب به خدا و امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف را بخوان.

ناقل قضیه می‌گوید من این عمل را انجام دادم و همان شب به طور اتفاقی به زیارت قدمگاه حضرت ابوالفضل علیه السلام در شهرمان رفتم و برای فرج آقا امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف دعا کردم. وقتی داشتم زیارت و دعا می‌کردم دیدم یک نیرویی در تمام بدنم فعال شد و گرمایی خاص بدنم را گرفت و تکان شدیدی خوردم و ضربان قلبم شدید شد. بالاخره زیارت کردم و به خانه برگشتم چندی بعد که با استاد عزیز تماس گرفتم و جریان را برای

ایشان نقل کردم ایشان فرمودند که در آنجا قرار بوده که با آقا ابوالفضل علیه السلام ارتباط روحی برقرار کنی که به دلیل اینکه جنبه‌ی روحیت ضعیف بوده آن حالت برایت پیش آمد. جالب اینکه بعد از گذشت یک هفته تمام مشکلاتم برطرف شد.

داستان پنجم

یا ابوالفضل (ع) یا امام زمان (عج) من این بچه را از شما می‌خواهم

جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد احمدی نقل کردند:

در سال ۱۳۴۸ شمسی، در یکی از روزهای تابستان، زن دایی من نشسته و مشغول پاک کردن سبزی بود و ما هم بچه‌ها را در سرداب جمع کرده بودیم و بازی می‌کردیم. بچه‌ی کوچکی حدوداً ۲-۳ ساله هم بود که کنار حوض با آب بازی می‌کرد. و دفعتاً به داخل حوض سقوط می‌کند. قریب نیم ساعت از افتادن او به حوض گذشته بود که من از سرداب بالا آمدم و دیدم او روی آب، به حالت مرده، افتاده است. طفل را از حوض بیرون آورده، کنار حوض در باغچه گذاشتم و صدا زدم؛ زن دایی، بیا سعید مرده است.

او آمد و فریاد زد: یا ابوالفضل العباس علیه السلام، یا ابوالفضل العباس علیه السلام، من این بچه را از شما می‌خواهم! و این در حالی بود که هیچ امیدی به حیات کودک نبود و باید گفت کاملاً مرده بود. در همین حال پدرش هم آمد و در حالی که رو به قبله ایستاده بود، صدا می‌زد: یا امام زمان من این بچه را از شما می‌خواهم! ناگهان بچه‌ی مرده در بغل مادر شروع کرد به گریه کردن، و به عنایت

حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام و حجة بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرج الشریف حیات مجدد یافت. در حال حاضر سعید زنده است و پس از طی تحصیلات، مهندس هم شده است. به شکرانه‌ی بازگشت حیات سعید، بعد از ظهر آن روز مجلس روضه‌ای برگزار کردند که آقا سید حبیب میانجی آمد و توسّل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جست.^۱

۱- چهره‌ی درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج دوم

داستان ششم

امام زمان (عج) و حضرت عباس (ع) بالای سرم نشسته بودند

سید احمد رحیمی دانشجوی سال چهارم رشته پزشکی بود که به جبهه رفت. در جبهه مجروح و پس از ۱۷ روز به شهادت رسید، ایشان قبل از عملیات والفجر یک به دزفول که موقتاً در این شهر ساکن شده بودیم آمد و با هم به نماز جمعه‌ی دزفول رفتیم. سید در این فاصله به من آمادگی می‌داد و می‌گفت خوابی دیده‌ام که نمی‌توانم برای تو تعریف کنم، ولی همین قدر به تو بگویم که می‌دانم دیگر پیش تو بر نمی‌گردم. اگر هم برگردم به حدی مجروح هستم که نمی‌توانی با من بیایی.

بعد گفت: پس از عملیات اگر از من خبری نشد در دزفول تنها مان بلیت بگیر و به شهر خودمان برو. پس از عملیات از او خبری نشد. دوستان هم‌رزمش گفتند در عقب نشینی سید را دیدیم که با ناراحتی از وضعیتی که پیش آمده بود آرپی جی یکی از هم‌رزمانش را گرفت و بر خلاف مسیر حرکت بچه‌ها خود را به بالای تپه رساند تا هم جلوی پیشروی عراقی‌ها را بگیرد و هم فرصتی ایجاد کند تا بچه‌ها بتوانند راحت تر عقب نشینی کنند. ۲۵ روز پس از شهادت سید جنازه‌اش را به عقب آوردند و وقتی بالای سرایشان رفتم خیلی ناراحت شدم

چون مشاهده کردم جنازه همسرم کاملاً سوخته و تکه تکه شده و فقط قسمتی از پای او که قبلاً مجروح شده بود سالم مانده است. بر روی پیشانی، زیر گلو و جاهای مختلف بدنش اثرات ترکش دیده می شد که بعضاً شکافته شده بود. شش ماه بعد شبی سید را در خواب دیدم، لباس خاکی بسیجی بر تن کرده بود و از او پرسیدم این پیراهن چیست که برتنت کرده ای، گفت خیلی گشتم تا توانسته ام این را در کانالی پیدا کنم و بپوشم. بعد رو به من کرد و گفت چرا این قدر از بابت من ناراحت هستی؟ من در اینجا از ناراحتی تو معذب هستم. بعد گفت باور کن در موقع شهادت به قدری لذت بردم و از زدن تانکهای عراقی خوشحال شدم که حد ندارد. همچنین گفت در موقع شهادت هیچ درد و رنجی احساس نکردم چون حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به دادم رسید و امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) هم بالای سرم نشسته بود. پاسدار شهید سید احمد رحیمی فرزند سیدرضا اهل بیرجند در مورخه ۶۲/۱/۲۳ در عملیات الفجر یک در منطقه شرهانی به شهادت رسید و در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد.^۱

۱- به نقل از کتاب لحظه های آسمانی، ص ۱۰۳

داستان هفتم

سفارش حضرت ولی عصر (عج) به یک دوبیتی راجع به حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

جناب آقای مصطفی حسنی تعریف کردند: روزی همراه بعضی از دوستان جهت زیارت آقای مجتهدی به قزوین رفتیم، محل سکونت ایشان منزل آقای حاج فتحعلی بود.

بعد از اینکه لحظاتی را در خدمتشان سپری کردیم خطاب به جناب حاج فتحعلی فرمودند: کاغذ و قلمی تهیه کنید تا یک دوبیتی درباره حضرت ابوالفضل علیه السلام بگویم، حاج علی آقا یک برگ کاغذ و قلم به ایشان دادند.

پشت کاغذ مقدار اندکی خط خوردگی داشت هنگامی که آقا آنرا گرفته و مشاهده نمودند فرمودند اسم حضرت را بر روی کاغذ قلم خورده نمی نویسم. این بیان و اظهار ایشان نشانگر نهایت ادب و احترام نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود.

به هر حال حاج آقا فوراً کاغذی کاملاً تمیز مهیا نمودند، آنگاه آقای مجتهدی گفتند: حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می فرمایند: هر کس با این دو بیت شعر متوسل به عمویم قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام بشود حتماً حاجتش بر آورده خواهد شد و سپس شروع به خواندن بیت اول و دوم کرد و حدود نیم ساعت با

شدت تمام می‌گریستند، آنگاه بیت دوم را خوانده و باز حدود نیم ساعت شدیداً گریه کردند آنگاه دوبیتی را روی کاغذ نوشتیم که عبارت بود از:^۱

یادم ز وفای اشجع ناس آید

وز چشم ترم سوده الماس آید

آید به جهان اگر حسین دگری

هیئات برادری چو عباس آید

داستان هشتم

حضرت ابوالفضل علیه السلام فرمود: بگویا صاحب الزمان!

جناب حجّة الاسلام آقای مکارمی فرمودند:

نقل شده است در اطراف شیراز شخصی همراه عمویش برای ماهیگیری به کنار ساحل می‌رود و در آنجا در آب افتاده و غرق می‌شود. عموی وی، نگران از مرگ برادرزاده ناگهان می‌بیند که وی روی آب آمد! آری، شخص غرق شده کنار ساحل می‌آید و عمویش از او می‌پرسد: چگونه نجات یافتی؟ می‌گویند: در حال غرق شدن، به یاد روضه‌ها افتادم، پس از آن عرض کردم: یا ابوالفضل! دیدم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تشریف آوردند و در گوشم فرمودند: بگو یا صاحب الزمان من هم متوسّل به حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شدم و عرض کردم یا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرج الشریف! آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف آوردند و مرا نجات داده کنار ساحل آوردند.^۱

داستان نهم

گریه امام زمان (عج) در مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام

جناب حجة الاسلام آقای قاضی زاهدی گلپایگانی می فرماید: من در تهران از جناب آقای حاج محمدعلی فشنندی که یکی از اخیار تهران است، شنیدم که می گفت: من از اول جوانی مقید بودم که تا ممکن است گناه نکنم و آن قدر به حج بروم تا محضر مولایم حضرت بقیة الله روحی فداه مشرف گردم! لذا سالها به همین آرزو به مکه معظمه مشرف می شدم. در یکی از این سالها که عهده دار پذیرائی جمعی از حجاج هم بودم، شب هشتم ماه ذیحجه با جمیع وسائل به صحرای عرفات رفتم تا بتوانم یک شب قبل از آنکه حجاج به عرفات می روند، برای زواری که بامن بودند جای بهتری تهیه کنم. تقریباً عصر روز هفتم بارها را پیاده کردم و در یکی از آن چادرهایی که برای مامهیا شده بود، مستقر شدم. ضمناً متوجه شدم که غیر از من هنوز کسی به عرفات نیامده است.

شرطه‌ای آمد و گفت: آقا چرا الان آمدی؟ کسی نیست. گفتم: برای این آمده‌ام که مقدمات کار را آماده کنم. گفت: پس امشب نباید خواب بروی. گفتم: چرا؟ گفت: به خاطر آنکه ممکن است دزدی بیاید و دستبرد بزند. گفتم: باشد.

بعد از رفتن شرطه، تصمیم گرفتم شب را نخوابم. برای انجام نافله‌ی شب و دعاها وضو گرفته، مشغول نافله شدم. بعد از نماز شب، حالی پیدا کردم و در همین حال بود که شخصی درب چادر آمد و بعد از سلام وارد شد و نام مرا برد. من از جا بلند شدم و پتویی چندلا کرده زیر پای وی افکندم.

او نشست و فرمود: چای درست کن. گفتم: اتفاقاً تمام اسباب چای حاضر است، ولی چای خشک از مکه نیاورده‌ام و فراموش کرده‌ام. فرمود: شما آب روی چراغ بگذار تا من چای بیاورم.

از میان چادر بیرون رفت و من هم آب روی چراغ گذاشتم. طولی نکشید که برگشت و یک بسته چای را که وزن آن در حدود ۸۰ الی ۱۰۰ گرم بود به دست من داد. چای را دم کرده پیش رویش گذاردم. خورد و فرمود: خودت هم بخور! من هم خوردم. اتفاقاً عطش هم داشتم و چای لذت خوبی برای من داشت.

بعد فرمود: غذا چه داری؟ عرض کردم: نان. فرمود: نان خورش چه داری؟ گفتم: پنیر. فرمود: من پنیر نمی‌خواهم. عرض کردم: ماست هم از ایران آورده‌ام. فرمود: بیاور. گفتم: این که از خود من نیست، مال تمام اهل کاروان است. فرمود: ما سهم خودمان را می‌خوریم! دو سه لقمه خورد.

در این وقت چهار جوان صبیح المنظر که موهای پشت لبشان تازه سبز شده بود، جلوی چادر آمدند. با خود گفتم: نکند اینها دزد باشند!

اما دیدم سلام کردن و آن شخص جواد داد خاطر جمع شدم. سپس نشستند و آن آقا فرمود: شما هم چند لقمه بخورید. آنها هم خوردند.

سپس آقا به آنها فرمود: شما بروید. خدا حافظی کردند و رفتند. ولی خود آقا ماند و در حالی که نگاهش به من بود سه بار فرمود: خوشا به حالت محمد علی! گریه راه گلویم را گرفت. گفتم: از چه جهت؟ فرمود: چون امشب کسی در این بیابان برای بیتوته نمی آید، این شبی است که جدّم امام حسین علیه السلام در این بیابان آمده. بعد فرمود: دلت می خواهد نماز و دعای مخصوص که از جدّم هست بخوانی؟

گفتم: آری. فرمود: برخیز غسل کن و وضو بگیر. عرض کردم: هوا طوری نیست که من با آب سرد بتوانم غسل کنم. فرمود: من بیرون می روم، تو آب را گرم کن و غسل نما. او بیرون رفت، و من بدون اینکه توجه داشته باشم چه می کنم و این آقا کیست، وسیله ی غسل را فراهم کرده و غسل نمودم و وضو گرفتم. دیدم آقا برگشت. فرمود: حاج محمد علی غسل کردی و وضو ساختی؟ گفتم: بلی فرمود: دو رکعت نماز به جا بیاور، بعد از حمد ۱۱ مرتبه سوره ی «قل هو الله» را بخوان و این نماز امام حسین علیه السلام در این مکان است.

بعد از نماز شروع کرد دعایی خواند که یک ربع الی بیست دقیقه طول کشید، ولی هنگام قرائت اشک مانند ناودان از چشم مبارکش جریان داشت. هر جمله ی دعا را که می خواند در ذهن من می ماند و حفظم می شد. دیدم دعای خوبی است مضامین عالی دارد، و من با اینکه دعا را زیاد می خواندم و با کتب دعا آشنا بودم به مانند این دعا برخورد نکرده بودم. لهذا در فکرم خطور کرد و تصمیم گرفتم فردا برای روحانی کاروان بگویم بنویسد، لکن تا این فکر در ذهنم آمد آقا

از فکر من خبردار شد. برگشت و فرمود: این خیال را از دل بیرون کن، زیرا این دعا در هیچ کتابی نوشته نشده و مخصوص امام علیه السلام است و از یاد تو می رود.

بعد از اتمام شدن دعا، نشستم و عرض کردم: آقا، آیا توحید من خوب است که می گویم: این درخت و گیاه و زمین و همه ی اینها را خدا آفریده! فرمود: خوب است و بیشتر از این از تو انتظار نمی رود. عرض کردم: آیا من دوست اهل بیت علیهم السلام هستم؟ فرمود: آری و تا آخر هم هستید، و اگر خدا نکرده شیطانها فریب دهند آل محمد صلی الله علیه و آله به فریاد می رسند.

عرض کردم آیا امام زمان (عج) در این بیابان تشریف می آورند؟ فرمود: امام الان در چادر نشسته. با اینکه حضرت به صراحت فرمود: *أما من متوجه نشدم و به ذهنم رسید که: یعنی امام در چادر مخصوص به خودش نشسته.* بعد گفتم: آیا فردا امام با حاجیها در عرفات می آید؟ فرمود: آری. گفتم: کجاست؟ فرمود: در «جبل الرّحمة» است.

عرض کردم: اگر رفقا بروند می بینند؟ فرمود: می بینند ولی نمی شناسند. گفتم: فردا شب در چادرهای حجّاج می آید و نظر دارد؟ فرمود: در چادر شما، چون فردا شب مصیبت عمویم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام خوانده می شود، امام می آید. بعداً سه اسکناس صدریالی سعودی به من داد و فرمود: یک عمل عمره برای پدرم به جای بیاور. گفتم: اسم پدر شما چیست؟ فرمود: سید حسن. عرض کردم: اسم شما؟ فرمود: سید مهدی. قبول کردم. آقا بلند شد برود، او را تا دم چادر بدرقه کردم. حضرت برای معانقه برگشت و با هم معانقه نمودیم، و خوب به یاد دارم که خال طرف

راست صورتش را بوسیدم. سپس مقداری پول خورد سعودی به من داده فرمود: برگرد تا برگشتم، دیگر او را ندیدم. این طرف و آن طرف نظر کردم کسی را نیافتم. داخل چادر شدم و مشغول فکر که این شخص کی بود؟ پس از مدتی فکر، با قرائن زیاد، مخصوصاً اینکه نام مرا برد و از نیت من خبر داد و نام پدرش و نام خودش را بیان فرمود، فهمیدم امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف بوده شروع کردم به گریه کردن. یک وقت متوجه شدم شرطه آمده و می گوید: مگر دزدها سر وقت تو آمدند؟ گفتم: نه. گفت: پس چه شده؟ گفتم: مشغول مناجات با خدایم.

به هر حال به یاد آن حضرت تا صبح گریستم و فردا که کاروان آمد قصه را برای روحانی کاروان گفتم، او هم به مردم گفت: متوجه باشید که این کاروان مورد توجه امام علیه السلام است. تمام مطالب را به روحانی کاروان گفتم، فقط فراموش کردم که بگویم آقا فرموده فردا شب چون در چادر شما مصیبت عموم خوانده می شود می آیم.

شب شد، اهل کاروان جلسه ای تشکیل دادند و ضمناً حالت تو سئل، آن هم به حضرت عباس علیه السلام پیدا کردند! اینجا بیان امام زمان علیه السلام یادم آمد. هر چه نگاه کردم آن حضرت را داخل چادر ندیدم. ناراحت شدم و با خود گفتم: خدایا وعده ای امام حق است. بی اختیار از مجلس بیرون شدم. درب چادر همان آقا را دیدم. عرض ادب کرده می خواستم اشاره کنم مردم بیایند آن حضرت را ببینند، اما آقا اشاره کرد: حرف مزنی! به همان حال ایستاده بودم تا روضه تمام شد و دیگر حضرت را ندیدم. داخل چادر شده جریان را تعریف نمودم.

داستان دهم

ملاقات با امام زمان (عج) در حرم حضرت ابوالفضل (ع)

جناب مستطاب مرحوم آقای حاج شیخ محمدحسن مولوی قندهاری (قدس سره) که از علمای اهل معنا بودند، داستان تشریف خود را به خدمت حضرت بقیه الله (اروحنافداه) چنین نقل فرموده‌اند: سالی که به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشرف شده بودم می‌خواستم وارد رواق شوم دیدم قرآنی روی زمین سر راه من افتاده و آقای بزرگواری که آثار جلالت و عظمت از وجناتشان نمایان بود، کنار رواق نشسته‌اند و به من نگاه می‌کنند. به من فرمودند: هوشیار باش و قرآن را احترام کن من خم شدم و قرآن را برداشتم و بوسیدم و در قفسه‌ی قرآنها گذاشتم ولی به اختیار برگشتم و کنار آن آقای بزرگوار نشستم.

ناگهان این سؤال به ذهنم آمد عرض کردم، به ما خبر رسیده است که هنگامی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به معراج رفته بودند به خداوند عرض کردند فرزندم مهدی علیه السلام است عمرش طولانی است و غریب خواهد بود، خداوندا برای او مونس قرارده!

بعد از این مناجات و درخواست حضرت رسول صلی الله علیه و آله

خداوند سی نفر ملازم را در هر زمانی در خدمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرج الشریف قرار داد آیا این مطلب صحیح است؟ فرمودند بله صحیح است باز بی اختیار از جای خود بلند شدم و رفتم. بعد از زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام هنگامی که از حرم مطهر خارج می شدم به مرحوم کرار حسین هندی برخورد کردم که یکی از اولیاء خدا بود. تا چشمشان به من افتاد فرمودند: مبارک باشد! مبارک باشد! عرض کردم. برای چه چیزی به من تبریک می گویند؟!

فرمود برای ملاقاتی که با امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف داشتی!

مرحوم مولوی فرمودند: عارف جلیل و ثقه‌ی عادل جناب کرار حسین هندی (ره) از اولیا خدا و دائماً ملازم حرمین شریفین حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، وی بسیار مکتوم و گمنام بود و عاشقانه به زوار حرمین شریفین خدمت می کرد. ایشان علاقه‌ی زیادی به من داشتند و می فرمودند: ما مأمور هستیم که بعضی از مطالب و اسرار را برایتان بازگو کنم^(۱)

داستان یازدهم

قضیه‌ی یک رویا

یکی از ارادتمندان خاندان اهل بیت علیه‌السلام چنین فرموده‌اند که:

شبی در خواب دیدم که به زیارت قدمگاه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در شهرمان رفته‌ام و یکی از همراهان فرمود که بین نوری از قدمگاه بین زمین و آسمان برقرار است بعد از اینکه از خواب بیدار شدم ملهم شدم که همانطور که در دعای ندبه خطاب به امام زمان علیه‌السلام هست که ایشان سبب اتصال بین زمین و آسمان می‌باشند پس تعبیر این خواب نیز چنین بوده که نوری که از قدمگاه آقا ابوالفضل علیه‌السلام به سوی آسمان بوده همان آقا امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف می‌باشند. انشاءالله که روزی چشمانمان به جمال تابناکش روشن شود.

«اللهم عجل لولیک الفرج»

داستان دوازدهم شفا گرفتن از امام زمان (عج) در شب تاسوعا

این قضیه توسط جناب آقای شیخ الاسلامی نقل شده است: زوجه این جانب به بیماری افتادگی شانه و درد شانه مبتلا شده بود و چند سال از این مرض رنج می کشید این مساله باعث ناراحتی هایی از جمله ضعف شدید، احساس پوکی در سر و خروج آب بسیار از بدن شده بود، و هر چه به اطبای متعدد مراجعه می کردم مؤثر واقع نمی شد. تا اینکه در سال ۱۴۱۵ هـ ق در دهه ی اول محرم بنده جهت تبلیغ به شهرستان تویسرکان رفته بودم. بعد از مراجعه به قم زوجه ام شفا گرفته بود وی چگونگی شفای خود را اینگونه بیان کرد! شب تاسوعا در عالم خواب ندائی رسید که الان امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف تشریف می آورند. ناگهان شخصی جلوی هال خانه ظاهر شد، کنار شیر آب مقداری نان داخل ظرفی بود که با دست مبارک آنها را متبرک فرمودند، بعد وضو گرفتند. خواستند تشریف ببرند که من شروع به اصرار و التماس جهت شفای مرضم کردم. آقا برگشتند با همان دست خیس چند قطره ای بر سر و صورت و بدنم پاشیدند. بلافاصله احساس کردم حالم بهبود پیدا کرد سرم سبک و آرام و بدنم صحت پیدا کرد حالم بهبودی پیدا کرد و تا به حال یک سال و اندی از آن ماجرا می گذرد، اثری از آن بیماری در بدنم نمانده است.^۱

داستان سیزدهم توسل به حضرت عباس علیه السلام و حضرت مهدی (عج)

آقای مشهدی محمد علی ارتحالی کرامتی را که خود شاهد بوده‌اند چنین فرموده‌اند:

این جانب محمد علی ارتحالی، ساکن خوی، محله احمدنیا، سال ۱۳۶۵ به مرض روماتیسم مالاریا و چرک در تهامی بدن مبتلا شدم مراجعه به دکترها سودی نبخشید بعد از یک سال مرض من روز به روز بدتر می‌شوم، و کارم از شدت مرض به جایی رسید که توانم را به کلی از دست دادم و در آستانه‌ی مرگ قرار گرفتم و تمامی فامیل دور من جمع شده و به انتظار تمام شدن عمر من نشستند. در آخرین لحظه عمرم، از قلبم عبور کرد که هم اکنون پرونده‌ام را به من نشان می‌دهند، و دیدم که از نماز و روزه‌هایی که خوانده‌ام و گرفته‌ام، راه نجات برایم متصور نیست، لذا گفتم، خدایا، من را بدون بخشیدن به کجا می‌بری! سپس از قلبم عبور کرد و گفتم یا باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه السلام، با گفتن این لفظ، روح من که در سینه جمع شده بود کم‌کم از طرف سینه‌ام به طرف پائین بدنم آمد و حال خوب شد. خودم را تقریباً شناختم و بلند شدم نشستم. افراد فامیل که دور من جمع شده بودند، همه گفتند آقای مشهدی محمد علی

مثل اینکه خوب شدی و خوشحال و خندان به خانه‌هایشان رفتند، و من هم چیزی به آنها نگفتم. آن شب خواب دیدم و روز بعد استخاره کردم که اگر صلاح من در رفتن به قم هست، خوب بیاید تا من به قم مشرف شوم، استخاره خوب آمد و من که تا دیروز توان حرکت را نداشتم، تنها و بی دستیار به طرف قم حرکت کردم. در قم، به حمام رفتم و بعد از آن شستشو از قلبم خطور کرد که غسل توفیق را انجام دهم. غسل توفیق را انجام داده، به طرف حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدم و سه بار ضریح مطهر را تکان دادم. بار اول گفتم ای خانم، من بزرگ یک خانواده هستم، فوراً شفای مرا بدهید و بیشتر از این در درگاهتان نگه ندارید، بار دوم همین سخن را گفتم و وقتی برای سومین بار ضریح را تکان دادم و همان جمله را گفتم در محل کوچک خروج حرم کنار ضریح بودم، که یک حالتی برایم روی داد، حالتی وصف ناشدنی، بعد حدود ساعت ۹ شب به مسافرخانه رفتم که استراحت کنم، بعد از کمی استراحت مرضم شدت یافت، به حدی که نتوانستم در را باز کنم و کسی را صدا بزنم. بالاخره تا اذان صبح با وجود شدت مرض هر طوری که بود خود را به حرم رساندیم و نماز صبح را با زحمت خواندم و بعد به طرف مسجد مقدس جمکران حرکت کردم. به محض مشاهده درب مسجد که روی آن نوشته بود: یا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرج الشریف، این درخواست در قلبم خطور کرد که، یا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) این بنده را دست خالی از درگاهت برنگردان! به حیاط رفته وضو گرفتم و داخل مسجد رفتم و نماز تحیت امام زمان را خواندم و بعد بیرون

آمده در حیاط مسجد، رو به قبله دراز کشیدم و در حالی که امام زمان را صدا می‌زدم و او را به حق مادرش فاطمه‌ی زهرا علیها السلام قسم می‌دادم مرا شفا بدهد، به خواب رفتم ساعت ۱۱ صبح مرا از خواب بیدار کردند، دیدم حالم خوب شده است برخواستم مسجد را دور زدم، اذان ظهر گفته شد، نماز ظهر را خواندم و باز هم به همان محل آمدم و دراز کشیدم و به خواب رفته ساعت ۴ بعد از ظهر من را بیدار کردند پس از بیداری شوق بسیاری جهت رفتن سریع به منزل در خود احساس کردم، به طوری شوق رفتن به منزل به دلم افتاده بود که می‌خواستم مثل یک پرنده در یک لحظه خود را به منزل برسانم به محض رسیدن به شهرمان (خوی) تمامی افراد فامیل آمدند و از من دیدار کردند آنان خیلی خوشحال شدند و گفتند: آقای مشهدی محمد علی، تو دیگر ناراحتی نداری. بعد از رفتن آنان نیز همسرم گفت: که درباره‌ی تو خوابی دیده‌ام و افزود در عالم خواب، دیدم که به داروخانه‌ی روبروی مقبره‌ی خوی می‌روم تا برایت دارو بخرم، گفتند: او خوب شده است، ما داروی او را داده‌ایم و دیگر به دارو احتیاجی ندارد. فقط هر شب یک عدد تخم مرغ ولرم به او بدهید حقیر از آن زمان تا کنون که تاریخ ۱۳۷۶/۳/۱۶ است، به دکتر نرفته‌ام و اکنون نیز از زیارت حاج سید حسن بابا (روستای آقای حجت کوه کمری) که زیارتگاه خیلی معتبری است می‌آیم. والسلام^۱

داستان چهاردهم صحنه‌ی شهادت حضرت ابوالفضل (ع) و شفا گرفتن

آقامنظری در مصاحبه با مجله خورشید مکه جریان شفا یافتن شان را چنین نقل کرده‌اند که :

نزدیک دو سال بود که مرض صعب العلاجی مبتلا شده بودم و به خاطر وجود تومور در مغزم در بیمارستان بستری شدم و تمام پزشکان معالج از من قطع امید کردند به پزشکان زیادی مراجعه کردم اما ناامید شدم. حتی یکی از آنها به نام دکتر فروزان به یکی از همراهان من گفته بود: خارج از کشور هم می‌خواهید بروید می‌توانید ولی این مریض شما بیست روز دیگر بیشتر زنده نمی‌ماند چون ایشان مبتلا به سرطان هستند و این سرطان به زودی پیشرفت می‌کند.

یک شب در بیمارستان در عالم رؤیا، جریانات صحرای کربلا را مخصوصاً شهادت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را مشاهده کردم و در همان جا رفتم بالای سر آن حضرت و تیر را از چشم مبارکشان بیرون آوردم. بعد از این خواب دکترها از مغزم عکس گرفتند باید شما را عمل کنیم ولی خانم من قبول نکرد.

شخصی که از جریان ما مطلع شده بود به ما گفت چرا نزد دکتر

دکترها نمی‌روید. گفتم: کجا؟!!

گفت به مهدیه‌ی مقدس تنگ چنار در نزدیکی شهر یزد بروید و در آنجا متوسل به امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف بشوید. چندین مرتبه درحالی که زیر بغلهایم را گرفته بودند مرا به مهدیه مقدس تنگ چنار (یزد) بردند، و در آنجا متوسل به امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف می‌شدم و بوی عطر دل‌انگیزی را احساس کردم که دیگران متوجه آن نبودند تا این که در مراسم آتش‌ظهور که هر ساله در این مکان شریف برای فرج امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف برگزار می‌شود شرکت کردم.

دوباره آنجا متوجه همان عطر دل‌انگیز قبلی شدم بعد از خواندن دعا ندبه بدون این که کسی زیر بغلهایم را بگیرد در حالی که حالم خوب شده بود از مجلس بیرون رفتم.

هنگامی که مجدداً از من عکس گرفتند برای پزشک معالج باور کردنی نبود چون هیچ اثری از تومور در مغز من نبود و دکتر صدری نور هم این قضیه را تایید کردند و همه باور کردند که مولایم حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرج الشریف مرا شفا داده است.^۱

داستان پانزدهم

آقا امام زمان (عج) روضه حضرت ابوالفضل (ع) را خواندند

یکی از پزشکان اصفهان نقل می‌کرد که یک موقع جوان سرطانی داشتیم که در بیمارستان آیه‌الله‌کاشانی اصفهان بستری بود و معالجات پزشکان در وی مؤثر واقع نشد و از تشکیل شورای پزشکی نیز نتیجه‌ای نگرفتیم و بالاخره از درمان او نا امید شدیم و لذا برنامه‌های وی را قطع کردیم و غذا خوردن او را آزاد گذاشتیم چون مطمئن بودیم که بیش از چند روزی زنده نخواهد بود.

روزی از نگهبانی زنگ زدند که مادر او با یک آقای سیدی آمده می‌خواهد بیاید به ملاقات جوانش بیاید و آن آقا سید کنار تخت فرزندش یک روضه‌ای بخواند برای اینکه دل مادرش نشکند، گفتیم: بگذارید بیایند آنها آمدند و آن آقا سید یک روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در کنار تخت او خواند و رفتند ساعتی بعد به ما خبر دادند که آن جوان سرطانی بطور عادی روی تختش نشسته و صحبت می‌کند، فوراً از او ملاقات کردیم و پس از معاینات پزشکی اثری از بیماری در او ندیدم، چند بار خون او را گرفتیم به آزمایشگاه دادیم خوشبختانه جواب مثبت بود.

شورای پزشکی تشکیل دادیم و با هم خون او را به آزمایشگاه دادیم

و خودمان نیز برآن نظارت داشتیم بازهم نتیجه مثبت بود مادر او را احضار کرده و جریان آن سید را پرسیدیم گفت: من برای ملاقات پسر می آمدم آن آقا سید را که تا به حال ندیده بودیم دیدم از حال پسر پرسید، اظهار نگرانی کردم فرمود: می خواهی برویم من روضه ابوالفضل علیه السلام برایش بخوانم؟ گفتم: بلی با هم آمدیم روضه را خواند خواستم از او تشکرکنم و حق الزحمه به وی بدهم ولی او را ندیدم.

پزشک یاد شده گفت: آن جوان به طور کامل خوب شده و رفت و ما یقین داریم که آن آقا سید امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف بوده است. (۱)

داستان شانزدهم

عراقیها از حضرت ابوالفضل علیه السلام ترسیدند

یکی از آزادگان می نویسد: سرگرد محمود فرماندهی امنیتی بعثی اردوگاه باشیطنت و سیاست های کثیف خود اسرایی را که به نوعی هدایت کننده ی عزاداری عاشورای سال ۶۱ بودند یا از فرماندهان نظامی به شمار می رفتند شناسایی کرده و برای شکنجه به قرارگاه عراقی ها برد و من نیز از آنها بودم و پاهای ما را در فلکهای وحشتناکی بامیله آهن و طناب بود قراردادند و طوری بود که فقط سر و شانه های برادران روی زمین بود و کنار هر آزاده ای پنج سرباز عراقی نگاه داشته بودند و آنها با کابل بچه ها را می زند، خون از سر و صورت و پاهای آنان جاری بود آنان تا مدتی باگزیدن لبها و زبانهایشان سعی می کردند که شکنجه ها را تحمل کنند ولی کم کم طاقتشان تمام شد و لذا فریادهای یا مهدی یا زهرا یا حسین سر دادند و ضربات به قدری شدید بود که کابل ها تکه تکه شد و اغلب بچه ها غش می کردند، ناگهان من فریاد زدم یا ابوالفضل ادرکنی که برادران نیز همین ندا را سر دادند ناگهان همگی سربازان دست از زدن کشیدند کنار رفتند و ما را به اردوگاه بازگردانیدند، بعدها از یکی از سربازها که خودش را شیعه معرفی کرد علت آن را پرسیدیم؟

گفت: عراقیها از خشم و غضب حضرت ابوالفضل علیه السلام خیلی ترسیدند، لذا وقتی شما به آن حضرت توسل جستید شما را رها کردند و اضافه کرد که تمام آن سربازها که شما را می زدند مریض شدند. (۱)

داستان هفدهم

دیدم قمر بنی هاشم (ع) با امام زمان (عج) حضور دارند

یکی از خدمتگذاران مسجد جمکران می‌گوید: یک روز قبل از عاشورای حسینی در مسجد جمکران در حال قدم زدن بودم مسجد خلوت بود ناگهان متوجه مردی شدم که بسیار هیجان زده است و به خدام مسجد که می‌رسید آنها را می‌بوسید و بغل می‌کرد. جلو رفتم بینم جریان چیست، آن مرد مرا هم در آغوش کشید و بوسید در حالی که اشک می‌ریخت از او جریان را پرسیدم گفت: چند وقت قبل با اتومبیل تصادف کردم و فلج شدم و پاهایم از کار افتاد هر شب متوسل به خدا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام می‌شدم. امروز همراه خانواده به مسجد جمکران آمدم، از ظهر به بعد حال خوشی داشتم، متوسل به آقا شدم و از ایشان تقاضای شفای خود را کردم، نیم ساعت قبل ناگاه دیدم مسجد نور عجیب و بوی خوشی دارد به اطراف نگاه کردم، دیدم مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و قمر بنی هاشم علیه‌السلام و امام زمان عجل‌الله تعالی فرج الشریف به طرف من نگاه دارند، با دیدن آنها دست پای خود را گم کردم، نمی‌دانستم چه کار کنم ناگاه آقا امام زمان (عج) به طرف من نگاه کردن و لطف ایشان شامل من شد، به من فرمودند: شما

خوب شدید بروید به دیگران بگوئید برای ظهورم دعا کنند که ظهورم انشاءالله نزدیک است. و باز فرمودند: امشب عزاداری خوب و مفصلی در این مکان برقرار می شود که در اینجا هستیم. مرد شفا یافته یک انگشتری طلا به دفتر هدیه داد و خوشحال رفت، مسجد خلوت بود، آخر شب هئیتی از تبریز به جمکران آمد و به عزاداری و نوحه خوانی پرداخت و مجلس بسیار با حال و پرشور و سوزناک بود، در اینجا من به یاد حرف آن برادر افتادم.^(۱)

۱- مسجد جمکران تجلیگاه صاحب الزمان (عج)، ص ۱۲۵ و شفا یافتگان، ص ۶۸

داستان هجدهم

گریه‌ی امام زمان (عج) بر مصائب آقا ابوالفضل العباس (ع)

از قول یکی از بزرگان چنین نقل شده است که:

بدون تردید حضرت بقیة الله روحی فداه در مجالس عزاداری حضرت سیدالشهدا اباعبدالله الحسین علیه السلام حاضر می‌شوند زیرا آن حضرت خود را صاحب عزا می‌دانند به خصوص اگر مجلس را افراد متقی و با اخلاص ترتیب داده باشند و بالاخص اگر در اماکن متبرکه تشکیل شود و یا روضه‌ای خوانده شود که مورد علاقه‌ی آن حضرت باشد. مثلاً غالباً در مجالس که روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام خوانده می‌شود آن حضرت نظر لطفی به آن مجلس دارند.

استاد سید حسن ابطحی می‌فرماید: یکی از دوستان که راضی نیست اسمش را بگویم در سال هزار و سیصد و شصت و سه به مکه‌ی معظمه مشرف می‌شود ایشان چنین نقل کرده‌اند: روحانی کاروان که مرد خوبی بود سه شب قبل از آنکه به عرفات برویم در عالم رؤیا حضرت ولی عصر (عج) را زیارت می‌کند، آن حضرت به او می‌فرماید (در روز عرفه روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه السلام را بخوانید که من هم می‌آیم) ضمناً مخدره‌ای که فلج بود در کاروان

بود که باید زیر بغل‌هایش را می‌گرفتند تا او اعمالش را انجام دهد... در ضمن زن دایی ایشان هم در کاروان بود. که فرزندش در جبهه شهید شده بود شب عرفه خواب می‌بیند که پسرش آمده می‌گوید حالم خوب است و من کشته نشده‌ام. این مادر از خواب بیدار می‌شود عکس فرزندش را می‌بوسد و گریه‌ی زیادی می‌کند، آن زن افلیج می‌گوید جریان چیست؟ عکس کیست؟ او جریان شهادت فرزندش را برای زن افلیج نقل می‌کند و عکس پسرش را به او نشان می‌دهد زن افلیج عکس پسرزن دایی را می‌گیرد و مثل شخصی که با کسی زنده‌ای صحبت می‌کند به او خطاب می‌کند و اشک می‌ریزد و می‌گوید تو امروز که روز عرفه است باید از خدا بخواهی که امام زمان (عج) را به کاروان ما بفرستد تا مرا شفا بدهند، بعد از ظهر عرفه در بین دعا عرفه، روحانی کاروان مشغول خواندن روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شد همه‌ی اهل کاروان دیدند که ناگهان مردی بسیار نورانی با لباس احرام در وسط جمعیت نشست و برای مصائب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام گریه می‌کند، افراد کاروان کم کم می‌خواستند متوجه او شوند به خصوص بعد از آنکه روحانی کاروان گفت که من چند شب پیش خواب دیدم که حضرت بقیه الله (روحی فدا) به من فرمودند که در روز عرفه روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را بخوان من هم می‌آیم. آن مرد ناشنا متوجه شد که بعضی‌ها به او نگاه می‌کنند (همه من جمله زن افلیج معتقد شده بودند که او خود حضرت است) لذا از میان جمعیت حرکت کردند و می‌خواستند از در خیمه بیرون بروند که آن زن افلیج صدا زد آقا و اشاره به پایش کرد یعنی پاهای من فلج است، حضرت

برگشتند و به او نگاه کردند و با اشاره به او فهماندند که خوب می‌شود و از در خیمه بیرون رفتند دوست ما می‌گفت این زن همان ساعت کسالتش بر طرف شد و توانست تمام اعمال حجش را انجام دهد. (۱)

داستان نوزدهم

امام زمان (عج) با حضرت ابوالفضل (ع) صحبت کرد

این قضیه توسط حضرت آیت الله حاج سید عبدالصاحب مرتضوی لنگرودی بیان شده است.

مرحوم والد بزرگوار، فقیه فرزانه و عالم متقی حضرت آیه الله العظمی آقا حاج سید مرتضی لنگرودی (قدس سره) فرمودند: در حرم مطهر حضرت قمرینی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام مشغول زیارت بودم ناگهان دیدم عربی پشت سر من مشغول زیارت است و خطاب به حضرت می گوید یا عمی و مطالبی را با فصاحت و بلاغت بیان می کند. این مطالب به قدری جالب و جذاب بود که دست از زیارت برداشتم تا ببینم آن بزرگوار چه می گوید مات و مبهوت شده بودم و کلمات دلربای ایشان را می شنیدم و آن بزرگوار گریه می کرد و با حضرت ابوالفضل علیه السلام در حال صحبت بود که یک مرتبه از نظرم غائب شد. (۱)

۱- چهره درخشان قمرینی هاشم ج ۳، ص ۳۰۸- عنایات حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه)

به آثار امام حسین علیه السلام، ص ۱۲۵

داستان بیست

از آقا خواست که چون ابوالفضل (ع) بی دست شهید شود.

از برادر شهید سید علی نورآدینه وند نقل شده است که: سه نفر بودیم من، سید علی نور و سیدرضا، سه برادر بودیم و به عبارت گویاتر، سه دوست که در عملیات محرم شرکت داشتیم. ناگهان خبر دادند، سیدرضا زخمی شده! اضطراب تمام وجودم را به یکباره فراگرفت. اما برادرم، سید علی نور مرا دلداری داد و گفت جنگ است آمده ایم که برویم. آمده ایم که خون خویش را نثار حق کنیم. دست و پا و جان خویش را به معبود هدیه کنیم. به چه درد می خوریم اگر دست خالی از سفر عشق الهی برگردیم؟ گفتار برادر به من قوت قلب بخشید. سید علی نور، صبور و پرحوصله بود. مهربان و دوست داشتنی، وقتی آستین هایش را بالا زده می دیدم می فهمیدم که دیگر وقت نماز است و چون در برابر خالق آسمانها و زمین می ایستاد از خوف می لرزید. صفا و معنویت در چهره اش موج می زد. اول حرفش حسین علیه السلام و آخر حرفش حسین علیه السلام. او فرمانده گروهان بود هفت روز قبل از عملیات ما را جمع کرد و برایمان، از شهادت و ایثار صحبت کرد، در خلال صحبت هایش فهمیدیم که او خوابی عجیب دیده! با اصرار از او خواستم که خواب را تعریف کند. سید گفت در خواب سرورم آقا امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف را دیدم. من شک ندارم که

در این عملیات پیروز می شویم. خواب دیدم که ارتفاعات چنگوله را فتح کرده ایم و من نیمه شب کشیک می دهم. مشغول دعا بودم که سایه ای از نور مقابل خود دیدم اسلحه را آماده کردم که مبادا دشمن باشد. اما او مرا به اسم صدا زد و گفت: سید علی نور، هر حاجتی داری بگو، برآورده می شود. در جواب گفتم: هیچ حاجتی ندارم مگر شهادت آن هم مثل مولایم حسین علیه السلام سرم را و مثل آقا ابوالفضل علیه السلام دستم را به معبود تقدیم کنم. او گفت: حاجت تو برآورده می شود! نمی دانم آیا سید در عالم حقیقت آقا امام زمان (عج) را دیده بود یا در عالم خواب بالاخره شب عملیات فرا رسید، درگیری لحظه به لحظه شدت می گرفت و سید خواب خود را تعبیر شده می دید. هفتمین روز از عملیات بود که دشمن تک زد (اول اسفند ۱۳۶۳) نیروها با حرکتی سریع مانع پیشروی آنها شدند. احساس ناراحتی و اندوه می کردم. احساسم از جدایی خبر می داد. به سید نگاه کردم. مثل همیشه آرام بود و زیر لب ذکر خدا را زمزمه می کرد. اما او منتظر شهادت بود از زمین و آسمان آتش می بارید. ناگهان گلوله ای در نزدیکی برادرم سید علی نور و دوستانش به زمین اصابت کرد. صدایی چون رعد در فضا پیچید، آسمان تیره و تار شد. فریاد زدند سید علی شهید شد به طرف برادر دویدم. یک قرن دویدم اما به سید نرسیدم، چون او را در آسمانها غسل می دادند بر بالین برادر که رسیدم با صحنه ای از مظلومیت کربلا رو به رو شدم. برادرم سید علی در همان روزی که به وی وعده شده بود و با همان حالت که آرزو داشت با سری متلاشی و دستانی قطع شده به شهادت رسید.^۱

داستان بیست و یکم:

مناجات امام زمان (عج) با علمدار کربلا

مناجات آقا امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف با عموی بزرگوار خود آقا ابوالفضل العباس علیه السلام بسیار شنیدنی است در کتاب پر نور بحار الانوار ج ۹۸ آقا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرج الشریف عموی عزیز خود را چنین زیارت می کند.

«السلام علی العباس بن امیر المؤمنین علیه السلام المُواسی اخاه بنفسه الاخذ لِغَدِهِ من اُمِّسِهِ الفادی به الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعه یداهُ لعن الله [قاتِلُهُ یزید بن الرقاء الحیتی] قاتلیه یزید بن وقاد و حکیم بن الطفیل الطائی

سلام بر عباس فرزند امیر مؤمنان که با جانش برادرش را هم یاری و کمک کرد و از امروزش برای فردایش با خود پیمان یاری امامش را بست. آن فدا کننده ی خود برای امامش و نگاهبان او که با مشک آبش به سوی او شتافت و دو دستش بریده شد. خداوند قاتلانیش یزید بن وقاد و حکیم بن طفیل الطائی را لعنت کند.^(۱)

۱- بحار الانوار ج ۹۸، ص ۲۷۰ - توقیعات و زیارات مقدسه بقیة الله اعظم (عج)، ص

داستان بیست و دوم:

با امام زمان (عج) به زیارت حضرت ابوالفضل (ع) رفتم.

سید جلیلی از اهل اصفهان مدتی متوسل به ساحت مقدس امام حسین علیه السلام گردیده بود و تقاضای تشریف به حضور مبارک آن حضرت یا محضر مقدس حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) را می نمود تا آنکه شب جمعه ای طاقتش طاق شد و به حرم مطهر امام حسین علیه السلام وارد شد و در پیش روی مبارک یک سر شالی را به گردن خود و یک سر آن را به ضریح بست و تا نزدیک صبح به گریه و زاری مشغول بود و عرض می کرد که امشب حتماً حاجت مرا بدهید، نزدیک صبح شد و مردم دوباره به حرم می آمدند، آن سید دید زمان گذشت لذا ناامید شد و از جا برخاست و عمامه ی خود را از سر برداشت و بالای ضریح مقدس پرتاب نمود و گفت: این سیادت هم مال شما! حالا که مرا نا امید کردید من هم رفتم! و از حرم بیرون آمد در میان ایوان سید بزرگواری به او رسید و فرمود: بیا به زیارت حضرت عباس علیه السلام برویم. به مجرد شنیدن این فرمایش،

همه اوقات تلخی خود را فراموش کرد و با چشم و گوش خود، مجذوب ایشان گردید با هم از کفشداری قبله کفش خود را گرفتند و روانه شدند. در بین راه مشغول به صحبت شدند و سید بزرگوار فرمودند: چه حاجتی داشتی؟ عرض کرد: حاجتم این بود که خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برسم و فرمودند: در این زمان این امر ممکن نیست. عرض کرد پس می خواهم به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم. فرمودند: این ممکن است. سید بعد از آن مطالب دیگری هم پرسید و از آن بزرگوار جواب شنید. نزدیک بازار داماد که در اطراف صحن مقدس است فرمودند: سرت برهنه است، عرض کردم: عمامه ام را روی ضریح انداختم، در همان وقت دکان بزازی در طرف راست بازار دیده می شد. سید بزرگوار به صاحب دکان فرمود چند ذرع عمامه سبز به این سید بده صاحب مغازه توپ پارچه‌ی سبزی آورد و عمامه‌ای به سید داد و سید آن را به سر بست. سپس از در پیش رو، که سمت چپ داخل حرم است به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدند و نماز زیارت و بقیه‌ی اعمال را بجا آوردند.

سپس آن سید بزرگوار فرمودند: دوباره به حرم سید الشهداء علیه السلام مشرف شویم، آمدند و باز همان کفشداری داخل شدند و مشغول زیارت بودند که صدای اذان بلند شد. سید بزرگوار در سمت بالای سر مقدس فرمود: آقا سید ابوالحسن نماز می خواند برو با او نماز بخوان، سید از گوشه‌ی بالای سر رفت و در صف اول و یا دوم ایستاد. ولی خود آن سرور در جلوی صف کناری ایستاد و آقا سید ابوالحسن نزدیک به ایشان بود به طوری که گویا او امامت آقا

سید ابوالحسن اصفهانی (ره) را دارد.

سید اصفهانی نقل می‌کند: مشغول نماز صبح شدیم. در بین نماز آن جناب می‌دیدم که فرادی نماز می‌خوانند، با خود گفتم یعنی چه؟ چرا به من فرمود: با آقا سید ابوالحسن نماز بخوان و خودش جلوی آقا سید ابوالحسن ایستاده و نماز فرادی می‌خواند؟! در این فکر بودم و نماز می‌خواندم تا نماز تمام شد. با خود گفتم: بروم تحقیق کنم که این سید بزرگوار کیست؟ نگاه کردم ولی آن جناب را در جای خود ندیدم! سراسیمه این طرف و آن طرف نظر انداختم ولی ایشان را ندیدم و در ضریح مقدس دویدم اما کسی را ندیدم، گفتم بروم و از کفشداری بپرسم آمدم از کفشدار پرسیدم، گفتم: ایشان الان بیرون رفت. گفتم: ایشان را شناختی؟ گفتم: نه شخص غریبی بود. دویدم و گفتم: نزد دکان بزازی بروم تا از او بپرسم... به بازار آمدم ولی با کمال تعجب، دیدم همه‌ی مغازه‌ها بسته و هنوز هوا تاریک است. از این دکان به آن دکان می‌رفتم دیده همه بسته‌اند و ابداً دکانی باز نیست. به همین ترتیب تا صحن حضرت عباس علیه‌السلام رفت و باز برگشتم. گفتم: شاید آن مغازه باز بوده و من از آن گذشته‌ام. باز تا صحن سیدالشهدا علیه‌السلام آمدم ولی ابداً اثری ندیدم. فهمیدم من به شرف حضور مقدس «نور عالم امکان» رسیده‌ام، ولی نفهمیده‌ام!^(۱)

۱- عنایات حضرت مهدی (عج) به علماء و طلاب، ص ۲۶۶ قضیه ۱۳۲۰ قم، نوار

سخنرانی مرحوم خبازیان (ره)

داستان بیست و سوم:

آقا فرمودند: وقتی به حرم حضرت ابوالفضل (ع) رفتی این عطر را به خودت بزن.

چه بسیار افرادی که در زمان غیبت کبری سعادت دیدار حضرت بقیة الله نصیبشان شده که بازگو کردن قضایای آنها امید دیدار محبوب را در دلها شکوفا می‌کند.

جناب حجة الاسلام والمسلمین سید محمد میرزایی موسوی بیرجندی از خطبا و مرثیه سرایان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌باشند که مردم شهر بم سالیان متمادی است بانوای گرم و خالصانه ایشان آشنا هستند و مردم را به در خانه‌ی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام می‌برند قضیه زیر از قول ایشان در مجله‌ی خورشید مکه نقل شده است که:

ماه شعبان المعظم ۱۴۲۳ قمری بود که به همراه جمعی به قصد زیارت حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام عازم کربلای معلی شدیم، در بین راه به عنوان خدا حافظی از عمه‌ی بزرگوارمان وارد شهر قم شده و در زائر سرای حضرت معصومه سلام الله علیها مستقر شدیم شب اول به حرم مطهر مشرف شدیم و نماز مغرب و عشا را در آنجا به جا آوردیم و بعد به سمت محل اقامت حرکت

کردیم. من بودم و ۳ نفر از همراهانم به بازارچه‌ای رسیدیم که نزدیک حرم حضرت معصومه سلام الله علیها بود، آنها رفتند برای شام مقداری سبزی بخورند و من منتظر ماندم در این هنگام دیدم - جوانی خوش قامت در حالی که عبای مشکی و قبای عربی پوشیده و عمامه سیاهی برسر داشت باسیمایی زیبا و ابروانی کشیده و چشمانی درشت به طرف من آمد و گفت: سلام علیکم سید محمد، ان شاء الله عازم کربلا هستی؟ عرض کردم: بله عازم کربلا هستم شما مرا از کجا می‌شناسید؟ فرمود: چه کارداری تو را می‌شناسم و به راهش ادامه داد. من هم ناخودآگاه با او همراه شدم در بین راه ایشان از جیبشان دو عدد شکلات به من عنایت کرد و فرمود: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و حضرت امیر و حضرت سیدالشهداء و ابوالفضل العباس علیهم السلام که مشرف می‌شوی التماس دعای مخصوص دارم و دوباره دست مبارکش را داخل جیبش برده و این بار شیشه عطری به من عنایت کرد و فرمود: وقتی به حرم ائمه علیهم السلام رفتی این عطر را به ضریح آنها بزن. مجدداً عطر دیگری عنایت کرده و فرمود این عطر را هم به حرم‌ها که رفتی به خودت بزن در این هنگام به سرکوچه زائرسرای حضرت معصومه سلام الله علیها رسیده بودیم که باز آن جوان فراخ روی از دست خود انگشتری بیرون آورد و به من داد و فرمود این انگشتر علی علیه السلام است. متبرک است و هدیه من به شماست که به کربلا می‌روی.

جوهرکلامش، رنگ صفا و محبت عجیبی داشت و موج نگاه مهربانش تا اعماق قلبم نفوذ می‌کرد به ایشان عرض کردم: آقا شما

که هستی؟ اسم و فامیل شما چیست؟ فرمود به فامیل من کاری نداشته باش من هم سید هستم نامم ابوالحسن و نام پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است. عرض کردم آقا شما سید هستید چرا پارچه سبز نداری (چون بر سر مبارکش یک پارچه مشکی بود). در این هنگام لبان مبارکش جامه‌ی تبسم پوشید و با چهره‌ای به لطافت گل فرمود همین خوب است و بعد با من خدا حافظی کرد و رفت رفقایم - که در این مدت به کلی آن‌ها را فراموش کرده بودم نزد من آمدند و گفتند این طلبه جوان آشنا تو بود؟ گفتم نه تا به حال ایشان را ندیده بودم، ولی عجیب بود او مرا می‌شناخت و مرا به اسم صدا می‌زد، یک مرتبه به خود آمدم و با اضطراب به دوستانم گفتم: نکند این حضرت مهدی عجل الله تعالی فرج الشریف بود که رفت و بی‌درنگ چهار نفری به دنبالش دویدیم اما اثری از ایشان نبود. نشستیم و غم بارگریه کردیم مخصوصاً من خیلی اشک ریختم که چرا مولایم حجة ابن الحسن علیهم السلام را که فرمود من فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام هستم و با من این همه مهربانی کرد را نشناختم. (۱)

داستان بیست و چهارم:

امام زمان (عج) در حرم دوزانو و مؤدب نشسته بود.

عزیزی چنین نقل می‌کند که: (البته بعد از تشریفی که در مسجد سهله بر ایشان پیش می‌آید و از آقا یک مهر و تسبیح کربلا دریافت می‌کند) یکی از دوستان مریض شد به حدی که دیگر نمی‌توانست راه برود او را به بیمارستان بردند و پزشکان بعد از معاینه گفتند ریه او عفونت کرده و علاج ندارد او می‌میرد او را به ایران منتقل کنید کاروان به کربلا برمی‌گشت هنگامی که به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدیم ناگهان دیدم همان سید که در مسجد سهله زیارتش کردم دوزانو و خیلی مؤدب در قسمت پایین مرقد مطهر نشسته، من سراسیمه به طرفش رفتم و او از جای خود بلند شد. من گفتم آقا جان دوستم سید- مریض شده دارد می‌میرد آن بزرگوار لب به سخن گشودند و فرمودند: سید خوب! سید خوب! و من دوباره سر و سینه آن جوان زیبای عرب را که جانم به فدایش باد را بوسیدم در حالی که تبسم می‌کرد و مرا عقب نمی‌زد. گفتم آقا جان نام شما چیست؟ آن بزرگوار فرمودند: نامم عین الرسول (چشم رسول) است. گفتم کجا تشریف دارید! انگشت دست خود را در آسمان چرخاندند و فرمودند: در این طرف و اشاره به سمت عراق و ایران کردند.

در همین هنگام شخصی مرا صدا که از من مقداری پول بگیرد همین که متوجه او شدم و دوباره برگشتم آن بزرگوار را ندیدم، هنگامی که آمدم مسافرخانه جریان آن سید عرب و بشارتی را که درباره شفای دوستم داده بودند به او که روی تخت بستری بود بازگو کردم ناگهان ایشان از جا بلند شد و لحظه به لحظه حالش بهتر شد و سپس غسل کرد و به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شد، در حالی که قبل از این، فلج و زمین گیر شده بود. در این جا از این نشانه‌ی غیر عادی متوجه شدم که به فیض عظمای ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف نائل شده‌ام.^(۱)

داستان بیست و پنجم:

دیدار با امام زمان (عج)

در چادر منی در مجلس روضه‌ی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی که باعده‌ای از دوستان به حج تمتع مشرف شده بودیم، روز یازدهم ذیحجه ۱۴۱۳ هجری قمری مطابق با یازدهم خردادماه ۱۳۷۲ هجری شمسی، مجلس روضه‌ای در چادر کاروان ما برگزار شد که بسیار با معنویت بود. چند ماه پس از بازگشت از سفر حج یکی از دوستان که راضی نیست نامش در کتاب آورده شود جریانی را که در آن جلسه برایش اتفاق افتاده بود با مقدمه‌ای برایم چنین نقل نمود: قبل از مسافرت به مکه در حرم مطهر آقا علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از درگاه خداوند طلب نمودم که در این سفر عنایت امام زمان علیه‌السلام شامل حالم گردد. شنیده بودم که عده‌ای از عاشقان آن حضرت در جریان سفر به مکه خدمت آن بزرگوار رسیده‌اند، لذا از ابتدای سفر به یاد امام زمان علیه‌السلام بودم. در مدینه‌ی منوره که مدت یک هفته اقامت داشتیم، همواره دنبال حضرت می‌گشتم، در مسجدالنبی صلی‌الله علیه و آله وسلم و در بین زائرین مدینه، کنار منبر، محراب، مأذنه، نزدیک ستون توبه، جایگاه اصحاب صُفّه، محراب تهجد پیامبر، کنار

درب خانه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام و در بین زائرین مدینه، دنبال کسی می‌گشتم که نشانیهای او را داشته باشد. ایام توقف ما در مدینه سپری گشت و ما با چشم گریان و قلب سوزان از پیامبر اکرم، دخت گرامیش و ائمه‌ی بقیع علیهم السلام با کوله باری از خاطره جدا شده و خداحافظی نمودیم. در مکه نیز در حین انجام اعمال عمره‌ی تمتع، در مطاف، پشت مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام، در زمزم، در سعی صفا و مروه، به یاد حضرت بودم. چند روز بین اعمال عمره‌ی تمتع و حج تمتع نیز در جای جای مسجدالحرام خاطره‌ی حضرت در ذهنم بود. گاهی اوقات به عاشقان دلسوخته‌ی امام زمان علیه‌السلام برخورد می‌نمودم که به او متوسل شده و در هجران او می‌سوزند، گاهی نیز با خود زمزمه می‌کردم:

از جهان دل به تو بستم به خدا مهدی جان

طالب وصل تو هستم به خدا مهدی جان

هرکجا یاد تو و ذکر تو و نام تو بود

بی تأمل بنشستم به خدا مهدی جان

اعمال حج تمتع شروع شد به صحرای عرفات رفتیم، شب عرفه گذشت، روز عرفه در جبل‌الرحمه، در بین چادرها و در بین دعای عرفه‌ی امام حسین علیه‌السلام به یاد آن یوسف گم‌گشته بودم. غروب روز پس از نماز مغرب و عشاء سرزمینی را که مطمئن بودم حضرت در آنجا بین جمعیت بوده‌اند به طرف مشعرالحرام پشت سر نهادیم. روز دهم ذیحجه در منی اعمال روز عید قربان را انجام دادیم. هوا در سرزمین منی بسیار گرم بود و ما در زیر چادرها به سر می‌بردیم. عصرها به قدری هوا گرم بود که امکان استراحت و

خوابیدن نبود. عصر روز یازدهم، همان طور که مردها چند نفر چند نفر در چادر دور هم جمع شده بودیم و از هر دری سخن می گفتیم و عده‌ای نیز در حال بیداری دراز کشیده بودند بدون اینکه از قبل برنامه ریزی خاصی شده باشد روحانی کاروان شروع کرد به زمزمه کردن اشعاری در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف، و در نتیجه همگی نشسته و شروع به گوش کردن کردیم. نا خودآگاه مجلسی برقرار شد و بعد هم مداح کاروان توسلی به حضرت جست و حال خوشی در مجلس پیدا شده بود، سپس یکی از برادران اشعاری را خطاب به آن حضرت در رابطه با سفر حج خواند که دو بیت این چنین بود!

ای حریم کعبه مُحَرِّم بر طواف کوی تو

من به گِرد کعبه می گردم به یاد روی تو

گرچه بر مُحَرِّم بود بوییدن گلها حرام

زنده‌ام من ای گل زهرا زفیض بوی تو

و در ضمن خواندن اشعار خطاب به حضرت می گفت آقا جان، در این سرزمین خیمه‌ها و چادرها زیادند و ما نمی توانیم همه‌ی آنها را یک به یک برگردیم تا خیمه‌ی شما را پیدا نمائیم اما شما می دانید خیمه و چادر کاروان ما کجاست، شما به ما عنایتی فرمائید، شما به ما سر بزنید، همه‌ی افراد گریه می کردند و اشک می ریختند، بعد هم یکی از برادران دیگر توسلی به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام پیدانمود و خطاب به یوسف زهرا عجل الله تعالی فرجه الشریف گفت: آقا، شما به روضه‌ی عمویتان خیلی علاقه دارید و خودتان سفارش به خواندن این روضه کرده‌اید... همین طور که

ایشان روضه می خواند و حضار همگی با حال منقلب اشک می ریختند و من هم گریه می کردم، سرم را بلند کردم دیدم آقای با لباس سفید عربی در داخل چادر جلوی درب روی دو زانو به طور سر پا نشسته اند. روی سرایشان دستمالی بود که آن هم سفید رنگ بود طوری قرار گرفته بود که قسمت زیادی از پیشانی ایشان را هم پوشانده بود. من در چادر جایی نشسته بودم که تنها قسمت چپ صورت و محاسن ایشان را می دیدم که حالت گندمگون داشت. چند ثانیه ایشان را نگاه کردم، آقای بودند تنومند و با وقار که شاید حدود چهل و چند ساله به نظر می رسیدند سپس جلوی درب چادر را نگاه کردم دیدم دو نفر جوان که سن آنها تقریباً زیر بیست سال بود با لباس سفید بلند عربی درست جلوی قسمت ورودی چادر ایستاده اند و حدود یکی دو متر پشت سر آقا بودند در آن لحظه چنین تصور نمودم که اینها عربهایی هستند که از جلوی چادر ما عبور می کرده اند صدای روضه را شنیده لذا داخل چادر آمده اند تا به روضه گوش دهند مجدداً سرم را پایین انداخته و اشک می ریختم دقیقاً نمی دانم چقدر طول کشید ولی مطمئن هستم که مدت زیادی نگذشت مجدداً سرم را بلند کردم دیدم از آقا و جوانها خبری نیست ولی در آن زمان چنان تصرفی در ذهنم ایجاد شده بود که تنها درباره ی آنها چنین فکر می کردم که اینها عرب بودند و برای گوش کردن روضه به مجلس ما آمده اند. حتی پس از پایان این مجلس بسیار با معنویت اصلاً به ذهنم خطور نکرد که در این مورد با دیگر اعضا کاروان صحبتی نمایم. روز بعد شنیدم که یکی دو نفر از افراد کاروان راجع به آقای که به مجلس آمده بود صحبت می کردند از آنها

پرسیدم شما چگونه آمدن و رفتن آن آقا را متوجه شدید. گفتند: نه ما فقط دیده‌ایم ایشان جلوی درب چادر نشسته‌اند. آن وقت به خود آمدم و کمی در مورد جریان‌ی که اتفاق افتاده بود فکر کردم و به تصور خودم در مورد این واقعه تأمل نمودم. به خود گفتم: اگر اینها عرب بودند چگونه به روضه‌ای که به زبان فارسی خوانده می‌شود گوش می‌دادند؟! چرا در زمانی که همگی در عزای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام گریه می‌کردند ایشان تشریف آورده بودند؟! صدای روضه آن قدر بلند نبود که به بیرون چادر برود، تا کسی با شنیدن صدای روضه داخل شود!! چطور کسی دقیقاً متوجه چگونگی آمدن و رفتن آنها نشده بود!! چطور در اثر تصرفی که در ذهن من ایجاد شده بود، به این تصورم که اینها عرب هستند و به روضه‌ی فارسی گوش می‌دهند شک نکردم!!

همه‌ی این سؤالاتی را که اکنون در ذهنم ایجاد شده بود مرا امیدوار ساخت که ایشان خود حضرت یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف بوده‌اند و تأسف خوردم چرا در همان لحظه حضرت را نشناختم.^(۱)

۱- چهره درخشان قمرینی هاشم (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۵۴۷

داستان بیست و ششم:

آقا امام زمان (عج) در حرم حضرت ابوالفضل (ع) به من هدیه داد.

در مجله خورشید مکه از قول شخصی چنین نقل شده است که: چندی پیش دچار ناراحتی قلبی شدم و برای درمان به بوشهر رفتم وقتی به بیمارستان مراجعه کردم بعد از عکس برداری به من مقداری دارو دادند و گفتند فردا به دکتر مراجعه کنم. فردای آن روز به بیمارستان رفتم و از من آزمایش گرفتند. دکتر گفت: دریچه قلب شما بزرگ شده، خود قلب هم بزرگ شده است. چند روزی آن جا ماندم اما چون بهبودی حاصل نشد به ده‌مان در اقلید برگشتم، چند روزی بعد پسرم به خانه‌ی ما آمد و گفت که می‌خواهد به کربلا برود. من گفتم، اگر به کربلا می‌روی من را هم با خودت ببر، نگذار این آرزو به دلم بماند و این شد که ما به کربلا رفتیم. در راه هنوز به کربلا نرسیده بودیم که حالم بد شد به طوری که نمی‌توانستم غذا بخورم اما به اصرار پسرم آن شب یک لقمه غذا خوردم حالم خیلی بد بود، بیمارستان هم آنجا نبود شب هنگامی که همه به خواب رفته بودند من خوابم نبرد، بلند شدم و بیرون رفتم شب از نیمه گذشته بود، هیچ سرو صدایی به گوش نمی‌رسید در آن لحظات معنوی که سکوت بر همه جا حاکم بود من متوسل به

حضرت سیدالشهداء علیه السلام شدم و عرض کردم «یا ابا عبدالله» من به این جا آمدم تا جوابم را از شما بگیرم آن شب در عالم خواب سید بزرگواری را مشاهده کردم که من را مورد لطف قرار دادند هنگامی که از خواب بیدار شدم دیدم که می توانم راه بروم روز خوبی بود، خانواده ام بسیار خوشحال شدند ما به سمت کربلا حرکت کردیم و بعد از زیارت کاظمین و نجف اشرف به کربلا رفتیم و حرم اباعبدالله الحسین علیه السلام را هم زیارت کردیم. شب آخر اقامتمان در کربلا من برای وداع به حرم مشرف شدم و نزد حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدیم در آن جا گریه زیادی کردم، دلم شکسته بود در همین حین دیدم جوانی عظیم الشان نزدیک ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام شد و دست خود را به داخل ضریح کرد، یک پیرمرد نورانی که روبروی پسرم بود به آن جوان نگاه می کرد آن جوان نورانی که جمال زیبایی هم داشت به طرف ما آمد و در بین من و پسرم نشست و به من گفت این انگشتر را دستت کن من به آن جوان گفتم من انگشتر نمی خواهم! گفت: این را به تو هدیه می دهم بگیر! گفتم نمی خواهم. گفت: تو بگیر و قدر آن را هم بدان. گفتم باشد از او پرسیدم که شما اهل کجا هستید! گفت من اهل نجف هستم این انگشتر را به من دادند که به شما بدهم. انگشتر را به داخل انگشتم کرد و گفت قدر این انگشتر را بدان و آن را همه جا نبر، بعد آن پیرمرد به طرف حرم حرکت کرد پسرم هم به دنبال آن ها رفت با این که من به آن جوان قضیه ناراحتی قلبم را نگفته بودم اما آن جوان

جلیل القدر^(۱) نزدیک من آمد و دست خود را به قلب و سینه‌ی من کشید احساس خوبی پیدا کردم، اما هنوز نفهمیده بودم که این جوان و آن پیرمرد یک شخص عادی نیستند بعد آن‌ها به طرف حرم حضرت سیدالشهداء رفتند و به برکت این انگشتر تاکنون خیلی از حاجتمندان به حاجت خود رسیده‌اند و من بحمدالله تمام ناراحتی قلبی‌ام برطرف شد. و دیگر مشکلی پیدا نکردم.^(۲)

۱- آنگونه که پیداست آن عزیزکسی نبوده جز آقا ابوالصالح المهدی (عج)

۲- خورشید مکه ش ۱۲، ص ۲۱

داستان بیست و هفتم:

دست فلجم خوب شد

یکی از موثقین برای این حقیر چنین نقل کردند که: مدتی بود که دچار بیماری‌های عصبی و روانی عجیبی شده بودم و این در حالی بود که هر روز به شدت آن افزوده می‌شود و هیچ کاری هم نمی‌توانستم بکنم و مراجعه به دکتر هم ثمری نداده بود و دقیقاً همان شبی که به دکتر مراجعه کرده بودم برای استراحت به منزل برگشتم و به خواب رفتم. تقریباً نزدیک سحر بود که از خواب پریدم و دیدم دست چپم از کار افتاده و هر کاری می‌کنم نمی‌توانم دستم را بلند کنم حسابی بغض گلوریم را گرفته بود در همان حین به آقا امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف متوسل شدم و ایشان را به عمویشان آقا ابوالفضل علیه السلام قسم دادم و خطاب به مولا امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف عرض کردم: یا مولا جان تو را به حق دستهای بریده آقا ابوالفضل علیه السلام دستم را شفا بده، حدود یک ساعت گذشت و نتیجه‌ای حاصل نشد با ناامیدی روی رختخواب دراز کشیدم ناخودآگاه خوابم برد صبح پریشان از خواب بیدار شدم و با کمال تعجب دیدم دستم خوب شده و آن بیماری عصبی هم بعد از چند مدتی رفع شد.

داستان بیست و هشتم: برو جوان حضرت ابوالفضل (ع) اجرت دهد.

حضرت آیه الله جناب آقای حاج شیخ محمد رازی که از شاگردان درس اخلاق مرحوم حاج شیخ محمدتقی بافقی بوده اند نقل می فرمودند که استادمان مرحوم آقای بافقی به خادمش آقای حاج عباس یزدی دستور داده بود که شبها در خانه را باز بگذارد و مواظب باشد که اگر ارباب حوائج مراجعه کردند به آنها جواب مثبت بدهد و حتی اگر لازم شد در هر موقع شب که باشد او را بیدار کند تا کسی بدون دریافت جواب از در خانه او برنگردد. آقای حاج عباس یزدی نقل می کند که نیمه شبی در اطاق خودم که کنار در حیاط منزل آقای حاج شیخ محمدتقی بافقی بود خوابیده بودم ناگهان جوانی وارد منزل شده و در وسط حیاط ایستاده است نزد او رفتم و گفتم حالا یا زبانش از ترس گرفته بود و یا متوجه نشد که من به فارسی به او حرف زدم (زیرا بعد برای ما معلوم شد که او اهل بغداد است) ولی مرحوم آقای بافقی قبل از آنکه او چیزی بگوید از داخل اطاق صدا زد که حاج عباس، او یونس ارمنی است و با من کار دارد او را راهنمایی کن تا نزد من بیاید. من او را راهنمایی کردم، او به اطاق آقای بافقی رفت

مرحوم آقای بافقی وقتی چشمش به او افتاد بدون هیچ سؤالی به او فرمود، احسنت می‌خواهی مسلمان شوی او هم بدون هیچ گفتگویی به ایشان گفت: بلی برای تشریف به اسلام آمده‌ام. مرحوم آقای بافقی بدون معطلی بلافاصله آداب و شرایط تشریف به اسلام را به ایشان عرضه نمود برایم غیر عادی بود از یونس تازه مسلمان سؤال کردم که: جریان تو چه بوده این اسلام را انتخاب نمودی؟ او گفت من اهل بغدادم و ماشین باری دارم و غالباً از شهری به شهری بار می‌برم یک روز از بغداد به سوی کربلا می‌رفتم. دیدم در کنار جاده پیرمرد افتاده و از تشنگی نزدیک است هلاک شود فوراً ماشین را نگه داشتم مقداری آب که در قمقمه داشتم به او دادم سپس او را سوار ماشین کردم و به طرف کربلا بردم. او نمی‌دانست که من مسیحی و ارمنی هستم وقتی پیاده شد گفتم: برو جوان حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اجر تو را بدهد. من از او خدا حافظی کردم و جدا شدم چند روز پیش باری به من دادند که به تهران بیاورم، سر شب به تهران رسیدم و چون خسته بودم خوابیدم در عالم رویا دیدم در منزلی هستم و شخصی در آن منزل را می‌زند، پشت در رفتم و در را باز کردم دیدم شخصی سوار اسب است و می‌گوید: من ابوالفضل العباس علیه‌السلام هستم آمده‌ام حقی که به ما پیدا کردی به تو بدهم، گفتم چه حقی؟ فرمود: حق زحمتی که برای آن پیرمرد کشیدی، سپس اضافه کرد و فرمود: وقتی از خواب بیدار شدی به شهری می‌روی شخصی تو را بدون آنکه تو سؤال کنی به منزل آقای حاج شیخ محمدتقی بافقی می‌برد وقتی نزد ایشان رفتی به دین مقدس اسلام مشرف می‌گردی، من گفتم چشم

قربان و آن حضرت از من خدا حافظی کرد و رفت و من از خواب بیدار شدم و شبانه به طرف حضرت عبدالعظیم حرکت کردم، در بین راه آقای را دیدم که تشریف می‌آورند و بدون آنکه چیزی از ایشان سؤال کنم، مرا راهنمایی کردند و به اینجا آوردند و من مسلمان شدم. وقتی ما از مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی سؤال کردیم که شما چگونه او را می‌شناسید و می‌دانستید که او آمده است که مسلمان شود فرمود آن کسی که او را به اینجا راهنمایی کرد (یعنی حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرج الشریف به من هم فرمودند که او می‌آید و چه نام دارد و چه می‌خواهد).^۱

۱- ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف

داستان سی ام:

مسجد حضرت ابوالفضل (عج) پایگاه امام زمان (عج)

در شهر شیراز مسجدی هست به نام مسجد حضرت ابوالفضل علیه السلام که هر هفته شبهای چهارشنبه هزاران نفر عاشقان کوی ماه بنی هاشم و آقا اباصالح المنهدی عجل الله تعالی فرج الشریف گردهم می آیند.

نحوه‌ی برگزاری این مجلس اینگونه است که در اول مجلس یک توسل به آقا امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف می شود و بعد هم توسل به آقا ابوالفضل علیه السلام که در سرتا سر مجلس حال و هوای ولایی معنوی را می شود احساس کرد و به راستی که مسجد حضرت ابوالفضل علیه السلام پایگاهی برای وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف می باشد.

این حقیر مکرر در این مجلس حضور یافته و از این مکان مقدس بهره‌های فراوانی برده‌ام و مسائلی را با چشم خود دیده‌ام که به طور کوتاه و مختصر نقل خواهم کرد.

۱- شفای بیمار قلبی: جوانی از شهرستان کوار از توابع شیراز با توسل به امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف و حضرت ابوالفضل علیه السلام بیماری لاعلاجش معالجه شد و به حمدالله شفا یافت.

- ۲- بوی عطردل انگیزی که همراه با نسیمی در مجلس می پیچد.
 - ۳- شفای افلیج‌ها چندین و چند مورد
 - ۴- شفای انسانهایی که از نعمت بینایی محرومند.
 - ۵- نتیجه گرفتن دانشجویان و دانش‌آموزان
 - ۶- شرکت تیمهای ورزش قبل از مسابقات برای موفقیت در مسابقات آتی خود و چندین و چند مورد دیگر که این حقیر به کرات دیده‌ام و انشاءالله در چاپ‌های بعدی به طور کامل‌تر بیان خواهد شد.
- قابل توجه است که مداح این مجلس یک انسان با صفا و مهربان به نام آقای جوانمردی است که علی‌رغم سن زیادش دارای صدایی بسیار خوش می‌باشد و در تمام مجلس نام آقا امام زمان عجل‌الله تعالی فرج‌الشریف و آقا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را بر زبان دارد.

عریضه نویسی به وجود مقدس آقا امام زمان (عج) برای برآوردن شدن حاجات

عرض حاجت کردن به پیشگاه باهرا الانوار حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب المقدمه الفداء) به وسیله نامه نوشتن چنین می باشد: محدث نوری (قدس سره) در کتاب نجم الثاقب این نامه را از کتاب انیس العابدین تألیف محمد بن محمد الطیب نقل فرموده است:

بسم الله الرحمن الرحيم. توسلت اليك يا ابا القاسم محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب النبأ العظيم والصراط المستقيم وعصمة الاجين و بامك سيده نساء العالمين و بآبائك الطاهرين و بامهاتك الطاهرات و بيس والقران الحكيم والجبروت العظيم و حقيقة الايمان و نورالنور و كتاب المسطورا تكون سفيري الى الله تعالى في الحاجة (يا في الحاجة فلان بن فلان).

پس حاجت خود را در ادامه بنویسد و نامه را در گل پاکی نهد و در آب جاری یا چاهی بیاندازد و در آن حال بگوید:

يا سعيد بن عثمان و يا عثمان بن سعيد او صلارقتي الى صاحب الزمان صلوات الله عليه. (بجای فلان بن فلان اسم خودت و پدرت را می نویسی و ترجمه جمله فوق را هم می توان گفت: ای عثمان بن سعیدای محمد بن عثمان (نائبان خاص حضرت) نامه ی مرا به محضر مقدس حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرج الشریف

برسانید.^(۱) البته نامه‌های دیگری به صورتهای مختلف در کتابهایی از قبیل نجم‌الثاقب، منتهی الامال، تحفه الزائر، مفاتیح‌النجاه و بحارالانوار، نیز آمده است.

دستورات زیارت حضرت ولی عصر (عج) در خواب

۱- حضرت موسی بن جعفر: کسی که حاجت نزد خدا دارد و می‌خواهد ما را در خواب ببیند و وضعیت خود را بشناسد سه شب غسل کند پس از غسل با ما مناجات نماید حتماً ما را در خواب خواهد دید و خدا او را خواهد بخشید و وضعیتش بر او مخفی نخواهد ماند و خلاصه اگر خواستی در خواب خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف برسی سه شب به خصوص اگر بتوانی غسل کنی و بعد از غسل رو به قبله بنشین و با امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف با توجه به اینکه آن حضرت حی و حاضر است با زبان خودت آهسته حرف بزن و حاجتت را در خواست کن و بعد با همان حال که بوسیله غسل، بدنت و روحت طاهر شد و بوسیله مناجات با امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف قلبت متوجه آن حضرت گردید. به خواب برو انشاءالله آن حضرت را خواهی دید.^(۲)

۲- شب وقتی خواستی به خوابی نیت بکن هرکس را که منظورت هست به خوابت بیاد مثلاً حضرت بقیة الله روحی فداه را نیت

۱- نجم‌الثاقب - انیس العابدین تألیف محمد بن محمد الطیب

۲- سالنامه محض یارص ۳۶۹

می‌کنی سپس سوره‌ی والشمس و بعد سوره‌ی قدر و سوره‌ی توحید و سوره‌ی فلق و سوره‌ی ناس را می‌خوانی سپس صد مرتبه سوره‌ی توحید را قرائت می‌کنی و بعد صد مرتبه صلوات می‌فرستی و با وضو طرف راست می‌خوابی انشاءالله آن حضرت را به خواب می‌بینی و حاجتت را می‌گیری و با آن حضرت حرف می‌زنی و سوالات را می‌پرسی و جواب می‌گیری.^۲

۳- در کتاب جنةالماوی ۱۰ نسخه برای تشریح در عالم رؤیا به محضر حضرت رسول اکرم صلی الله و علیه و آله و هر یک از ائمه به خصوص حضرت بقیةالله روحی فداه نقل شده که بدین صورت است:

۱- وقتی در رختخواب قرار گرفتی بگو: «اللهم انی استلک یامن لطفه وایادیه باسطه لاتنقضی اسلک بالطفک الخفی الذی مالطفت به لعبدالاکفی ان ترینی ومولای علی بن ابیطالب علیه السلام.

که البته می‌توان حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام و یا سایر ائمه علیهم السلام را ذکر کرد.»

۲- کسی که به خواندن سوره‌ی مزمل مداومت کند یعنی لااقل در شبانه روز یک مرتبه بخواند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یا هر یک از ائمه علیهم السلام را بخواند در خواب خواهد دید. انشاءالله

۳- کسی که سوره‌ی قدر را در وقت زوال آفتاب یعنی ظهر ۱۰ مرتبه بخواند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام را که نیت کند به خصوص حضرت ولی عصر عجل

- الله تعالی فرج الشریف را خواب خواهد دید.
- ۴- کسی که تلاوت سوره‌ی جن را مداومت کند پیامبر و یا هر یک از ائمه علیهم السلام را که نیت کند در خواب خواهد دید.
- ۵- کسی که سوره‌ی کافرون را در نیمه شب جمعه تلاوت کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام را که نیت کند در خواب خواهد دید.
- ۶- کسی که هفت روز، روزه بگیرد و دعای مجیر را با طهارت هفت مرتبه در وقت خواب بخواند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا هر یک از ائمه را که بخواند در خواب می‌بیند.
- ۷- کسی که در وقت خواب وضو بگیرد و دعا صحیفه را که در مهج الدعوات نقل شده ۵ مرتبه بخواند پیامبر صلی الله علیه و آله و یا هر یک از ائمه علیهم السلام را که بخواند در خواب می‌بیند.
- ۸- کسی که سوره‌ی قدر را بیست و یک مرتبه قبل از ظهر و بیست و یک مرتبه بعد از نماز زوال بخواند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یا هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام را که نیت کنند در خواب می‌بیند.
- ۹- کسی که دو رکعت نماز بعد از نماز عشا با هر سوره‌ای که می‌خواهد بخواند بعد از این دعا را ۱۰۰ مرتبه بخواند پیامبر صلی الله علیه و آله و یا هر یک از ائمه علیهم السلام را که بخواند به خواب خواهد دید.
- «بسم الله الرحمن الرحیم یا نور النور یا مدبر الامور بلغ منی روح محمد و ارواح آل محمد تحیه و سلاماً»
- ۱۰- کسی که بعد از نماز شب سوره‌ی کوثر را هزار مرتبه بخواند و

هزار مرتبه صلوات بفرستد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام را که بخواهد در خواب خواهد دید.^۲
انشاء الله

توضیح:

چون مطالب فوق در کتب علماء ذکر شده و آنها هم خیلی دقت نظر در نقل صحیح روایت دارند پس مابه طور ظن نزدیک به علم مطمئن هستیم که همه‌ی آنها را معصومین علیهم السلام نقل کرده‌اند و می‌توانیم به قصد قرب به آنها عمل کنیم و اگر کسی به مطالب فوق عمل کرد و آن کسی را که منظور کرده در خواب ندید باید آن را مربوط به فراموش کردن خواب و یا به جنبه‌های مزاجی خود یا مربوط به آنکه ممکن است خواب را سر شب دیده باشد و از خاطرش رفته، به حساب آورد البته اگر کسی به دستورات زیر عمل کند احتمال اینکه خوابش فراموش شود کم است. ۱- در این برنامه‌ها خوابهای طولانی چند ساعته سبب فراموشی خواب می‌شود بنابراین باید خوابها را کوتاه انجام داد. ۲- نباید در این برنامه‌ها معده‌ی شما سنگین باشد. ۳- نباید انسان در وقتی که می‌خواهد بخواند در افکار مشغول کننده‌ای غیر از آنچه می‌خواهد در خواب ببیند باشد. ۴- تا می‌تواند خود را از تمایلات جنسی و شهوانی در وقت خواب منقطع کند و دورنگه دارد. ۵- با وضو و طهارت بخوابد. ۶- آیه الکرسی را در وقت خوابیدن برای آنکه خوابهایش را فراموش

نکند بخواند که انشاءالله موفق خواهد شد. و نیز باید متذکر بود که در این زمان شیعیان از همه بیشتر باید به فکر ملاقات و رؤیای حضرت بقیه الله روحی فداه باشند اگر بیدارند در مشاهده‌ی مشرفه مشغول زیارت و شش دانگ حواسشان متوجه جمال الهی و وجه الله اکبر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرج الشریف باشد و اگر می‌خواهند امید اینکه حضرت را در خواب ببینند و جمال مقدس او را زیارت کنند. بالاخره شخصی که وجدان و صفات انسانی او سالم باشد هیچگاه از توجه به انسان کامل که امروز در کره‌ی زمین منحصرأ وجود مقدس حضرت ولی عصر (عج) است غافل نخواهد بود و همیشه به او عشق می‌ورزد و در خواب و بیداری فقط او را می‌بیند و یا لا اقل می‌خواهد او را زیارت کند زیرا از نظر علمی هر چیزی به طرف مرکزیت خود کشیده می‌شود و انسان باید به سوی انسان کامل کشیده شود و همیشه از خدا فرج آن موعود را بخواند یا لا اقل از خدا بخواند که حجاب بین او و حضرت را بردارد و در درگاه خدا برای رسیدن به این موضوع تضرع و زاری کند.

عرض حاجت به باب العوائج عباس بن علی (ع) به چند طریق مختلف

طریق اول: ابتدا باید چهار شب چهارشنبه‌ای را برگزیند که دو شب چهارشنبه آن در نیمه‌ی دوم ماه قمری واقع شده باشد و دو شب چهارشنبه دیگر یعنی سوم و چهارمین آنها در نیمه اول ماه بعدی قرار داشته باشد که به چهارده روزه اول ماه بعدی می‌رسد (عدد چهار برای اینست که نام مبارک حضرت عباس علیه‌السلام دارای چهار حرف است (ع ب اس) سپس در هر شب چهارشنبه به تعداد یکصد و سی و سه بار سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلۃ القدر را با اخلاص قرائت کند، به طوری که کلمه آخر این آیه مبارکه، که به مطلع الفجر ختم می‌شود، درست در آخرین لحظه پایان نیمه‌ی شب و آغاز بامداد ادا شود.

شب چهارشنبه چهارمی در حدود شب چهارده ماه قمری است که با نام مبارک قمرینی هاشم علیه‌السلام قرابت دارد. ظهور ارتباط تحت هرنام که باشد در این شب انجام خواهد گرفت، به اذن خداوند دانا و مقام حضرت مولی ابوالفضل علیه‌السلام^۲

طریق دوم: گویند در میان نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز حاجت به جای آورد در همان شب شروع به این ختم که منسوب به جناب ابوالفضل العباس (روحی فداه) است بنماید و تا چهل و یک شب به انجام رساند، بدون تغییر وقت ادامه دهد، ولی خواندن را در شب آخر گرونگه دارد تا وقتی که حاجت روا شود و بعد آن را نیز بخواند و ختم چنین است: یا من یجیب المضطر اذا دعا و یکشف السوء یارب یارب یارب یا عباس بن علی بن ابیطالب الامان الامان ادرکنی ادرکنی ادرکنی. ذکر هر یک از کلمات «الامان و ادرکنی» را تکرار کند تا نفس قطع شود، انشاءالله تعالی به مقصود می‌رسد.

۱- ابجد کبیر نام مقدس عباس ۱۳۳ است.

۲- حماسه پرچمدار کربلاص ۱۴۶

طریق سوم: دیگر از طریق توسل به آن حضرت، زیارت آن حضرت است که، بنا به مضمون روایات عدیده وسیله‌ی تقرب به خداوند و آمرزش گناهان و انجام مطالب و برآورده شدن حاجات اهل ایمان است چنان چه به روایت منقول از مصباح الزائرین ابن طاووس وارد شده است و از جمله‌ی اعمال زیارت شریفه این است که دو رکعت نماز زیارت به جا آورد و بعد از آن بخواند زیارت نامه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که در مفاتیح الجنان است.

طریق چهارم: از جمله ختمهای مجرب برای حوائج بزرگ و ادای دین آن است که: شب جمعه غسل نماید شبهای بعد، غسل کردن ضرورتی ندارد پس در شب اول که همان شب جمعه است و شبهای دیگر هر شب هزار مرتبه بگوید:

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

شب شنبه: اللهم صل علی امیرالمومنین علیه السلام

شب یکشنبه: اللهم صل علی فاطمه سلام الله علیها

شب دوشنبه: اللهم صل علی الحسن بن علی علیهم السلام

شب سه شنبه: اللهم صل علی الحسین بن علی علیهم السلام

شب چهارشنبه: اللهم صل علی بنی الحسین علیهم السلام

شب پنجشنبه: اللهم صل علی محمد بن علی علیهم السلام

شب جمعه دوم: اللهم صل علی جعفر بن محمد علیهم السلام

شب شنبه: اللهم صل علی موسی بن جعفر علیهم السلام

شب یکشنبه: اللهم صل علی بنی موسی علیهم السلام

شب دوشنبه: اللهم صل علی محمد بن علی علیهم السلام

شب سه شنبه: اللهم صل علی بنی محمد علیهم السلام

شب چهارشنبه: اللهم صل علی حسن بن علی علیهم السلام

شب پنجشنبه: اللهم صل علی الحجة ابن الحسن علیهم السلام

شب جمعه سوم: اللهم صل علی العباس الشهید علیه السلام

به این ترتیب دو هفته طول می کشد^۱
 طریق پنجم: کیفیت توسل به ذیل عنایت قمر بنی هاشم علیه السلام
 : شب چهارشنبه دو رکعت نماز بخواند و بعد از نماز ۱۳۳ بار بگوید:
 یا کاشف الكرب عن وجه الحسین علیه السلام
 اکشف کربی بحق اخیک الحسین علیه السلام
 و هفت شب چهارشنبه بگوید: (صد مرتبه)
 ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس
 ای نور دل حیدر، شمع شهداء جهان
 از محنت و درد غم ما رو به تو آوردیم
 دست من بی کس گیر از بهر خدا عباس^{۱۱}

عریضه به حضرت عباس علیه السلام

از یادداشتهای حجة الاسلام آقای شیخ احمد قاضی زاهدی
 گلپایگانی «این عریضه به خط والد مرحوم یافتم که سزاوار است
 نیازمندان و گرفتاران به این کیفیت دست به دامان قمر بنی هاشم
 علیه السلام بزنند و به وسیلهی آن جناب از خداوند متعال حاجت
 خواه شوند.»

۱- مفاتیح الحاجات، ص ۵۸-۵۹

۱۱- گلهای ارغوانی ادعیه حاج میرزا رضا، ص ۱۷۲

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه رقعة عبدك... ابن... زاده... اگر صاحب عریضه مرد باشد، و اگر زن است می نویسد: هذه رقعة امتك... بنت... زاده... والسلام عليك يا مولاي ياسكينة يا عباس بن امير المؤمنين عليه السلام وان تقضى حاجتي ان بيني وبين الله تعالى ذنوباً قد اثقلت ظهري و اطالت فكري و سلبتني بعض لبي و غيرت خطير نعمة الله حاجتي اسئلك بحق ابيك و بحق اخيك الحسين و اخوانك صلوات الله عليهم اجمعين و در ادامه می فرمایند:

در نسخه‌ی این عریضه نسخه بدل‌هایی مشاهده می‌شود که از احتیاطات مرحوم ابوی به شمار می‌رود و آنچه قلمی گردید به نظر اقرب الی الصواب آمد مطلب دیگر آنکه این عریضه هم باید به کربلا فرستاده شود و در ضریح مطهر باب الحوائج انداخته شود. فنسأل الله تبارک و تعالی ان یرزقنا زیاره و شفاعته فی الدنیا و الاخره توضیحاً در این عریضه هم مانند سایر عریضه‌ها حوائج صریحاً باید نوشته شود. اخیراً نسخه‌ی این رقعه را هم در کتاب دعایی یافتیم که عبارت اول آن چنین است.

من العبد الذلیل الی المولی الجلیل الکریم سلام الله علیک یا مولای...^۱

بازوبند حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

عدد سوره‌ی مبارکه یس پنجاه و شش هزار و ششصد و هفتاد و چهار عدد است سوای حرف مد می‌باشد. بازوبند حضرت عباس

علیه السلام هزار و یک خاصیت برای آن نوشته‌اند به جهت هر مطلب حکم بسیار است که هر جادو را باطل می‌کند^۲

۷۸۶

۵۶۶۸۱	۵۶۶۸۴	۵۶۶۸۸	۵۶۶۷۴
۵۶۶۸۷	۵۶۶۷۵	۵۶۶۸۰	۵۶۶۸۵
۵۶۶۷۶	۵۶۶۹۰	۵۶۶۸۲	۵۶۶۷۹
۵۶۶۸۳	۵۶۶۷۸	۵۶۶۷۷	۵۶۶۸۹

نذر قرآن برای مولی ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم (ع) مؤثر است.

صاحب کتاب گنجینه‌ی دانشمندان مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد رازی (ره) در حالات مرحوم سید محمد علی دزفولی متوفی ماه رجب ۱۳۳۲ هـ ق می‌نویسد: ایشان از اول طلوع آفتاب تا مقداری از بعد از ظهر، یک قرآن ختم می‌کرد و پس از آن فریضه ظهور را انجام می‌داد. وی از اول ماه رجب تا پانزدهم، پانزده قرآن ختم می‌کرد که پانزدهمین آن را هدیه به محضر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و باقی آنها هدیه به پیشگاه چهارده معصوم علیه السلام بود در روز شانزدهم ماه رجب پس از ختم‌های قرآن کریم، مرحوم آیه الله آقا سید ابراهیم غفاری که از مجتهدین و مراجع دزفول در عصر خود بود، به عنوان عیادت و ملاقات مرحوم آقا سید محمد علی موسوی دزفولی تشریف آورد و اظهار داشت که من، امروز تصمیم ملاقات نداشتم اما فلان زن علویه

۲- سرالمستتر شیخ بهائی (ره) به قلم حجت الاسلام سقازاده واعظ شهید، ص ۸۲

رحمة الله عليها دیشب خوابی دیده بود و خواب خود را برای من گفت و تذکری شد که امروز به ملاقات شمانائل آیم، علویه گفت: خواب دیدم که خدمت حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدم عرض کردم عموکجا تشریف داشتید. فرمودند: امروز به عیادت آقا سید محمد علی فرزند حاج سید عبدالله رفته بودم و از آنجا می آیم و مرحوم سید محمد علی به سجده می افتد و پس از فراغت از سجده می فرماید: سجده ام سجده ی شکر بود، زیرا از اول ماه شروع به تلاوت قرآن کرده بودم تا دیروز که موفق به پانزدهمین ختم قرآن شدم و آخرین آن را در روز گذشته به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام اختصاص داده بودم سپس می افزاید: خواب علویه از رؤیاهای صادقانه بوده و علامت این است که هدیه ی این ضعیف پذیرفته شده است، چون حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام فرموده اند: به عیادت من آمده اند.^۱

شرکت در مجالس عزاداری حضرت ابوالفضل (ع) و دعا برای فرج امام

زمان (عج)

این موضوع را که در اینجا بیان می کنم این حقیر به کرات دیده و تجربه کرده ام و آن اینست که هرگاه در مجلس ذکر مصیبت اهل بیت علیه السلام و خصوصاً حضرت ابوالفضل علیه السلام انسان شرکت کرده و شور حالی پیدا کند و در همان حال معنوی دستان را به آسمان بلند کرده و از ته دل خدا را به حق آقا ابوالفضل علیه السلام قسم

دهد که ظهور مهدی فاطمه سلام الله علیها را برساند، هماناست که فرج و گشایش در کارها ایجاد خواهد شد همانطور که آقا اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرج الشریف فرموده‌اند: برای فرج من دعا کنید که فرج و گشایش خود شماست.^۲

و به راستی که این دعا در چنین مجالس مورد تأیید حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرج الشریف و مورد اجابت خداوند متعال قرار خواهد گرفت.

«خدایابه حق عظمت و جلالت قمر بنی هاشم علیه السلام به حق دستان بریده‌اش، به حق لبانش تشنه‌اش به حق چشمان تیرخورده‌اش، ظهور منتقم اهل بیت علیهم السلام مهدی فاطمه علیهم السلام، مظلوم آل محمد صلی الله علیه و آله را هر چه زودتر برسان آمین»

سخن آخر

در پایان این اثر ضمن آرزوی سلامتی برای
عاشقان اهل بیت علیه السلام از کلیه عزیزان
و خوانندگان محترم تقاضا دارم که با نظرات، انتقادات و
پیشنهادات خود در جهت هر چه بهتر شدن کیفیت این
اثر بنده رایاری فرمایید.

تلفن: ۰۲۰۹-۸۲۰۰۷۱۱

همراه: ۰۳-۹۱۷۷۱۳۵۴

باتشکر و التماس دعای خیر فراوان

سالم جعفری

آثار منتشر شده از این مؤلف

- ۱- امام زمان (ع) و شهدا
 - ۲- امام زمان (ع) و اسیران
 - ۳- امام زمان (ع) و مولودها
 - ۴- اشکهای امام زمان (ع)
 - ۵- مژدهای شیعیان ظهور نزدیک است
 - ۶- امام زمان (ع) کودکان را دوست دارد
 - ۷- امام زمان (ع) و ازدواج جوانان
 - ۸- جوانانی که امام زمان (ع) را دیده‌اند
 - ۹- امام زمان (ع) و حضرت ابوالفضل (ع)
 - ۱۰- امام زمان (ع) و حضرت زهرا (س)
 - ۱۱- امام زمان (ع) و حضرت زینب
 - ۱۲- آموزش نوری پرواز روح
 - ۱۳- داستان روح طالب
 - ۱۴- متافیزیک و سفر روح
 - ۱۵- امام زمان (ع) و حضرت زهراء (س)
- برای بدست آوردن کتابهای عنوان شده با مراکز
پخش یاد شده در ابتدای کتاب تماس حاصل فرمایید
یا به شماره تلفن شیراز ۰۷۱۱-۸۲۰۰۲۰۹ تماس
حاصل فرمایید.

کتابهای منتشر شده توسط مؤسسه انتشاراتی لاهوت

- ۱- کرامات الحسينيه (مجموعه‌ای از کرامات امام حسين عليه السلام) ۹۰۰ تومان
- ۲- کرامات العباسيه (کرامات حضرت ابو الفضل العباس عليه السلام) ۱۰۰۰ تومان
- ۳- درم حضرت لاهوتيان (احوال و کرامات جعفر آقاي مجتهدی ره) ۲۵۰۰ تومان
- ۴- سینای معرفت (احوال و کرامات آیت الله میرزا کاظم تبریزی ره) ۸۰۰ تومان
- ۵- مفاتيح الصحة (روایاتی در مورد سلامتی و خواص گیاهان) ۵۰۰ تومان
- ۶- هداية الطالبين (در شرح آداب المتعلمين خواجه طوسی ره) ۴۰۰ تومان
- ۷- النساء (زن از دیدگاه روایات اسلامی) ۶۰۰ تومان
- ۸- ارمغان هند و پاک (عزاداری‌ها و زندگی مردم هندوستان و پاکستان) ۷۰۰ تومان
- ۹- علائم آخر الزمان (روایاتی پیرامون آخر الزمان در ایران و تهران) ۱۲۰۰ تومان
- ۱۰- علائم آخر الزمان (در ادیان و ملل مختلف) ۵۰۰ تومان
- ۱۱- جزر و مد عالم ارواح (روایاتی در مورد عروج ارواح) ۴۰۰ تومان
- ۱۲- تالار خاطرات عشق (مطالبی در مورد عشق) ۶۰۰ تومان
- ۱۳- منتخبی از نامه‌های امام زمان (به انضمام زیارت ناحیه مقدسه) ۴۰۰ تومان
- ۱۴- زیارت ناحیه مقدسه (به انضمام زیارت عاشورا و دعای توسل) ۲۳۰ تومان
- ۱۵- آئین الرجبيون (دعاهای ماه رجب و اعمال ویژه اعتکاف) ۲۰۰ تومان
- ۱۶- ارتباط با خدا (به انضمام ختم انعام، نمازهای ایام هفته، هدیه احمدیه) ۵۰۰ تومان
- ۱۷- سفیر ثار الله (مدایح و مرثی مسلم بن عقیل و طفلان مسلم عليهم السلام) ۸۰۰ تومان
- ۱۸- شیون عرشیان (مجموعه‌ای از مرثی دو ماه محرم و صفر) ۹۰۰ تومان
- ۱۹- هدیه عشق (مجموعه در رابطه با حضرت علی اصغر عليه السلام) ۱۰۰۰ تومان
- ۲۰- قفل شکسته (اثر طبع استاد سید حسن خوشزاد) ۲۱۰۰ تومان
- ۲۱- یک دریا عطش (اشعار عاشورایی، استاد محمد علی مجاهدی) ۶۰۰ تومان
- ۲۲- گنجینه الاسرار عمان سامانی با تصحیح محمد علی مجاهدی ۱۲۰۰ تومان
- ۲۳- غربت در کوچه بنی هاشم (اشعار پیرامون حضرت زهرا عليها السلام) ۹۵۰ تومان

- ۲۴- شجره طیبه (زندگی چهارده معصوم و پیامبران) ۱۷۰۰ تومان
- ۲۵- گنج خانواده (مجموعه‌ای مطالبی ارزنده در مورد خانه و خانواده) ۱۲۰۰ تومان
- ۲۶- خون خدا (زندگی حضرت سیدالشهداء از تولد تا شهادت) ۹۰۰ تومان
- ۲۷- طلسم عشق به ضمیمه یس مغربی
- ۲۸- فضائل و آثار عجیب اعمال (در دنیا و آخرت) ۸۰۰ تومان
- ۲۹- امام زمان (عج) و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ۵۰۰ تومان
- ۳۰- امام زمان (عج) و اسیران (عنایات امام زمان (عج) به اسیران) ۶۵۰ تومان
- ۳۱- امام زمان (عج) و مولودها (مجموعه عنایات امام زمان (عج)) ۴۵۰ تومان
- ۳۲- امام زمان (عج) کودکان را دوست دارد ۶۰۰ تومان
- ۳۳- امام زمان (عج) و ازدواج جوانان ۶۰۰ تومان
- ۳۴- دائرة المعارف استخاره (کاملترین و جامع‌ترین کتاب استخاره) ۱۵۰۰ تومان
- ۳۵- فلسفه موسیقی (مضرات موسیقی از دیدگاههای مختلف) ۱۰۰۰ تومان
- ۳۶- کیمیاگر (رمان معروف پائلو کوئیلو) ۱۴۰۰ تومان
- ۳۷- ویندوز (آموزش جادویی ویندوز) ۶۰۰ تومان
- ۳۸- تندنویسی (آموزش جادویی تندنویسی) ۲۰۰ تومان
- ۳۹- اینترنت (آموزش جادویی اینترنت) ۵۰۰ تومان
- ۴۰- پارتیشن بندی (آموزش جادویی پارتیشن بندی) ۵۰۰ تومان
- ۴۱- کلیدهای آشپزی (چهار جلد) هر جلد ۶۵۰ تومان
- ۴۲- دختران فرار چرا؟ (داستانهای واقعی از دختران فراری) ۴۵۰ تومان
- ۴۳- زنگ خطر برای دختران جوان ۴۵۰ تومان
- ۴۴- آیا چشم نظر صحیح است؟ (مطالبی در مورد چشم و نظر) ۴۵۰ تومان
- ۴۵- آیین ازدواج و زناشوئی ۶۵۰ تومان
- ۴۶- به هم نخندید با هم بخندید ۶۵۰ تومان
- ۴۷- مجموعه‌ای از فالنامه‌های کهن (شامل فالنامه شیخ بهائی و...) ۲۵۰ تومان

- ۴۸- ای نوشته روی قلبم (مجموعه شعر خانم طاهره نیازمند) ۵۰۰ تومان
 ۴۹- من دوجنسی هستم (مسائل مربوط به افراد دوجنسی) ۵۰۰ تومان
 ۵۰- من دختری فراری هستم (عاقبت دختران فراری) ۵۰۰ تومان
 ۵۱- من قاتل هستم (سرگذشت قاتلین و جنایتکاران) ۵۰۰ تومان

کتابهای در دست چاپ

- ۱- شمع جمع مرحوم فؤاد کرمانی (با تصحیح دکتر پرویز عباسی داکانی)
- ۲- برگزیده اشعار پادشاهان قاجار (با تصحیح دکتر پرویز عباسی داکانی)
- ۳- دریای بی کرانه (مجموعه بی نظیر شامل بحر طویل‌های مذهبی)
- ۴- ناله هجران (مجموعه اشعار در رابطه با آقا امام زمان (عج))
- ۵- مجموعه شعر نو (شامل زندگی نامه و برترین آثار شعرای این سبک)
- ۶- برای هر مسئله‌ای یک راه حل معنوی وجود دارد (اثر واین دایر)



جهت تهیه کتابهای فوق، می‌توانید مبلغ آنرا به شماره حساب ۳۰۳۵۰۵/۹۵ بانک رفاه کارگران شعبه مرکزی تهران به نام مؤسسه انتشاراتی لاهوت و اریز و فیش آن را به آدرس تهران - سه راه طالقانی (تقاطع طالقانی و شریعتی) ساختمان ۴۳۸ طبقه چهارم ارسال و یا به شماره تلفن ۷۵۲۴۵۴۰ فاکس نمایید تا کتابهای درخواستی شما در اسرع وقت برای شما ارسال گردد. هزینه پست توسط مؤسسه پرداخت خواهد شد.